

دستاق فاروق
ج ۱
الاجتهاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَذَا الْقُرْآنُ مَعَهُ هَذَا الْمَنَاجِي بِفَيْتِنِ الْفَاحِشَةِ
بِمُقَابِلَةِ الْهَلَوَةِ وَالْقُرْمِ وَالزُّكُوفَةِ وَالْحَمِّ وَالنَّذِيرِ
وَجَمِيعِ حَقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا وَفَّ عَلَيْهِ وَ
هُوَ عَاجِزٌ عَنْ إِدَائِهَا لِيَسْقُطَ حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى
عَنْ زَيْبَةِ هَذَا الْمَنِيَّتِ وَهَبْتُ لَكَ هَذَا الْمَحْفُ
مَعَهُ هَذَا الْمَنَاجِي بِدُونِ الْمَرْفُوقِ نَعْتِ

ببرهان الومنين على اعقابر المضلين

سَمِعْتُ أَقْرَابِيَّ أَحْمَدَ بْنَ وَلَدِ مُحَمَّدٍ نَعْمَانَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ
يُوسُفَ زَيْ حَقِّي مَا تَرِيدِي

١٢٩٥ هـ
ساكن مكة المكرمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ
 هَدَانَا اللَّهُ مَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلْ لَهُ
 فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
 لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى
 خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

آما بعد احمد علم ولد محمد نمان المعاز العرفاني قوم يوسفي
 ساكن الوقت مكنه شريفه كه از خدا ما اوستا نبارگاه آن افتاب هدا
 و عرفان و آن ديباچه كتاب خدا داني و آن زهد باب مسلمان اعني عارف
 حقاني محبوب سبحاني مجد دلتك ماء و ثاني حضرت عالي مرتبت فارس
 مضمار ناسوت شمسوار عمره ملكوت ناعي ميدان جبروت
 ساي ديوان لاهوت پيشواي كبراي عالم مقدار رهفابي
 صفراي خاكسار منور كنبد دوار بنور كرامت كاشف كنه

زبد

اسرار بکشف مقامات حیقل کدورات ظلمات ایستد کرامت فرید ائو
اشرا اهلایت امامت مرشد زهر سلوک ناصح فرقه ملوک کاشف
مکاشفات غیبی حاوی معاملات لاریبی اعانی جناب صاحبنا
ووسیلنا الله شیخ المشارق والمغارب شیخ عبدالغفور سلم الله
لشکو رجنا میگوید مخفی نمائید بحمید اهل اسلام که درین زمان
قوم ضالین المصلین و گروه دجالین و ملحدین و فرقه وهابییین
و مبتدعین که خودهارا موحدین و مهاجرین و مهدیین می شمارند
و جمیع مسلمین را مشرکین و مبتدعین می پندارند بنا برین از بلادشان
خودهارا فرار کرده سکونت در بیت الله شریف گرفتند در مسجد
حرم اظهرا مذهب خود را بیک از اهل علم قوم افغان نمودند
که بارسول الله گفتن شرک است نام برده شهود از اهل
عرب گرفته بترد علماء اهل سنت و جماعت که عبارت از شیخ العلماء
صاحب و جناب اعلم العلماء مولوی رحمت الله صاحب
هندي و افضل الفضلا و انجب النجا جناب ملا لشکو صاحب
سیلمانی و غیر ذلک از علماء حقانی استغاثه کرد اوشان را

لشکو

غیرت دین در پنبه دل چسبیدن گرفت این سخن را به نزد حاکم
الوقت بادشاه ترک دام حکم رسانیدند نام برده را نیز همچنان
حالت دست داد که او اسان خور با او شان کرده که قوم ضالین را گرفت
نزد شیخ الهنود بردند بعد از آن چهار کس و هابی هارا گرفته
معه شو و پیش شیخ الهنود و حضرت شیخ محمد حسین صاحب
سندی بردند نام برده با او شان فرمود که بگویند یا رسول الله ان
کمرایان و بد کیشان بجای یا رسول الله لا حول ولا قوة الا
بالله گفتند نام برده بدست خود چو آب گرفته هر قدر که
میزدند تا بگویند یا رسول الله او شان از روی عناد می گفتند
لا حول ولا قوة الا بالله تا جدی زدند که از زبان پس ماند
و در حبس فرستادند پس از آن بوالی مکه معظمه رسید نا
شریف صاحب را این واقعه رسانیدند جناب شریف
صاحب فرمود که علماء او شان را نیز گرفته در حبس اندازید
تا که خود از او شان پرسیان و استفسار نمایدیم فردای یوم
او شان را بحضور خود طلبانند پس رسید که شما یان در کدام

مذهب پیستید علماء او شان اظہار نمودند کہ خدای تعالی
 در فرقان حمید و قرآن مجید **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**
 فرموده اطیع الحنفی والشافعی نفرموده میان چه کونہ مذهب
 اختیار کنم شریف صاحب را نیز آتش غیرت دین در پنبه
 دل چسپیدن گرفت بی اختیار شد بمشت و دستهای کوفتند
 تا بحدی آن طایفه مردود شد زدند کہ انکشت شریف صاحب شکسته
 و شهادت یافت و آن کمره لعینان و هابی هارا در حبس و قید
 و زندان سخت بنداختند و منجمله هذا ماجرا در زیر تحریر بنوک قلم
 فیض شیم آورده برای اطلاع ساختن ملک البرین و البحرین و خادم
 الحرمین الشریفین فرستاده از انجا جواب با صواب و فرمان
 واجب الاذعان از سلطان بن سلطان مالک الرقاب و الامم خاقان
 الاعظم چنان رسید کہ حکم شرع شریف نبوی صلی الله علیه
 و آله وسلم بر این قوم جاری و ثابت فرماید تا در دین
 چراغ عالم و سراج عالم و سراج جهان نبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قصور واقع نشود بنا بر آن کہ قتل در زمین حرم شوخی

و تقریرم

ولی ادبی میدانند حکم برقرار و تاج قائلین این
الفاظ شنیعه کردند و دیگران را که عبارت از دو
بیست و پنج کس است در مذهب امام ابوحنیفه
صاحب رحمة الله علیه و امام شافعی علیه الرحمه و
مدخل و داخل گردانیدند بغیر از فقر شریف دیگر
چیزی نخوانند و نه بخوانند اللهم انصر من نصر
الدین و اخذل من خذل الدین این اشتها را بنابرین
است که فرقه و جالین را هر جا که باشند دشمنی و سر
زنش و عداوت و عناد از برای خوشنودی و رضا
مندی خدا و رسول و برادران اهل ایمان کرده باشید
که ایشان لشکر دجال لعین هستند و منجر صادق
بحرایی در دین خود را خرزان باین فرقه و جالین در
تمام احادیث نسبت کرده و گفته که لشکر دجال
لعین این قوم خواهد بود و این کمرهان خود را مدینه می پندارند
اعوذ بالله من اعتقادهم و افواهم و اعمالهم فقط

(4)
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اختار لنفسه الدوام واحكم بالموت والفناء
على الخواص والعوام وساوي في التراب بين الملوك والخدام
فسهانه من عرش لاضام ومن مليك لا يراد ومن متكبر
لا يفر ولا انتقام خلق السموات والارض وما بينهما في سنة ايام
ثم استوى على العرش متفرد بالبقاء والدوام ونشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شريك له الملك العزيز العلام ونشهد ان سيدنا
ونبينا وحيبنا وشفيعنا ومولانا محمدا عبده ورسوله صلى
عليه وسلم صاحب صاحب التاج والعراج والبراق
والمقام وافضل الانبياء عليهم السلام صلى الله عليه وعلى اله

وأصحابه الكرام وعلى المجتهدين الماضين العظام **ويعد**
فيقول العبد المذنب الراجي إلى رحمة الله رب العلمين
بل لا شيء في الحقيقة المسكين أحمد على قوم يوسف
نحى ساكن مكة الشريفة زادها الله تعالى تكريماً و
تعظيماً في زمان حضرت شيخ الإسلام والمسلمين قطب
الاقطاب غوث الأعنات سلطان العلماء الكرام
رئيس الأتقياء العظام صاحب السخاوت والشجاعة و
العصام ذي القدر والاحترام المجاهد في سبيل الله
فنا في الله شيخ الشريعة والطريقة والحقيقة والمعرفة
قدوة السالكين عمدة الفاضلين يدشواي أهل اليقين زين
العارفين حضرت شيخ مولانا وهرشد فاهادينا و
مهدينا وسيدتنا في الدارين در علوم ظاهر شملناظر
ودر حقائق باطن شلجان ارفع واستر جناب ولايت مآب
قدسي القاب سالك كامل عارف مكل مخزن الاسرار وحصون
حضرت شيخ الغفور ^{عبد} سلم الشكور حاجب السيف والقلم قاتل
الكفرة

شهداء من رجالكم فان قيل هذا النص ورد في المداينات
لما هو فكيف يكون حجة في الحدود والقصاص قلنا العبرة
العموم اللفظ لا بخصوص السبب حتى ان هذه الآية
جعلت حجة في غير المداينات من الحقوق التي تثبت
مرة بالاقرار ومرة بالشهود ولا ^{حق} تثبت شرها بالشهود
التي فوق الاثنين سوى حد الزنا فتعين ثبوت سائر الحقوق
بالاثنتين من الشهود ومن سائر الحقوق بقية الحدود
فيثبت بشهادة رجلين وفي المبسوط في القياس ان يكفي
بشهادة الواحد لان رجحان جانب الصدق يظهر في خبر
الواحد بصفة العدالة ولهذا كان جنس الواحد العدل مرجحاً
للعدل وكما لا يثبت علم اليقين بخير الواحد لا يثبت بخير
العدد ما لم يبلغوا احد التواتر فلا معنى لاشتراط العدد
ولكن تركنا ذلك بالنصوص التي فيها بيان العدد في الشهادات
المطلقة كقوله تعالى واشهدوا اذا عدل منكم كذلك
في الكفاية نوع اخر اذا شهد الشهود على رجل بالزنا

ثم غابوا وما تبق بعد القضاء والامضاء لا يغير القضاء ولا
الامضاء وان ماتوا قبل القضاء او بعد القضاء قبل الامضاء فان
كان الحد رجما يمنع القضاء لان البداية في الوجدان انما يكون
من الشهود فاذا غابا او ماتا قبل القضاء او بعد القضاء
قبل الامضاء يمنع القضاء كذا في المحيط القاضي البرهان

وبعد ان سيد امير ابن محمد سعيد من مرید سيد احمد
دهلوی

واسم عيل الوهابي واخذ هذه الاعتقاد منهما ساكن كوت
لما كمل في كفره وتزندقه واشتهر في اوطانه فاظهر بعض
عقائده وكتب واشاع وانتشر واكثر الفساد في الناس يوم
فيوما فاجتمع علماء الثقات من الاوطان كالفساخر و
السواد والكابل وغيرها من جميع بلاد اهل الاسلام بعد المرات

الثلاثة من توبته وتجديد اسلامه في القرية كالفاني
في موضع البير من توابع السواد في سنة احد وثمانين
وما تين والى من الهجرة النبوية صلى الله عليه وسلم
في يوم خامس عشر في شهر ربيع الثاني فطلبوا منه

الحضور

الكفوة والبدعة وعبد الصنم ارام الله اقباله وافاض البركاتة اللهم ارزقه
طول العمر والعافية والبقاء اللهم افتحه فتحا بيننا اللهم انصره نصر عزيزا

شعر

اقتاب آسمان علم فضل و مخرج دين مقتدا و رهنا صاحب امام الهاديين
معدن لعلاب كوي او كهستان سواد با طلوع كرد خورشيد معاني زان رسين
حامي دين محمد حاوي جمل علوم قاتل اعداء دين حارس شرع مبين
اختر بوج شريفيت در درج معرفت واقوسر حقيقت خاتم دين را نيكين
رمزدان كنت كنز اكاشف اسرار غيب عامل انفق فخرى عالم علم اليقين
دست جو دش عروة الوثقى استلهم غار ^{نبيه} دانش مستر شد آن فيض را جمل المثمين
ماحي انا بدعت قاصع بنيان كفر فاسخ طومار شركت رافع اعلام دين
ساكنان راه حق را بر دشمنان ^{غيب} ميرسد او از طلبتم فادخلوها خالدين
در رياضات عبادات كرامات كمال نادر العصراست ايندم در هر دري زمين
در كرامات خوارق شمه قافا شد خاص در هند و خراسان عرب هم تركچين
شت از اين قدوس كوه صحر او سواد مثل فردوس نعيم و جنت خلد برون
ت در تلقين چو اكثر از ان بروس قلب قلوب قاصرين مؤمنين

تا بود اجراء شرع و رونق دین در جهان
یکد بریادش همی برخاک محال دجین

وله ایضاً

ز آمدن تشریف و اسر جو زاجوشیدن دلها
که عشق اسان نمود اول و یاقادشکها
نشدم بی براهل کین عربی جمله مقصد
فرونگذاشت انحضرت طریق حرب ساما
ز حال کونسل آینه که و مه اگر شد
نصارا را هنوز اول قدم از جا نشد پیر
رقیب جیش نصرانی بجز خون طپانگشتن
یا مید شهادت غازی که منکند کشتن
آنکه تشریف خوشتر در کز نکند بربان
سایه حق افتاب روی نور افشان است
سرم قد کلر خ یوسف افتاد از انزاد
در شریعت مستقیم در حقیقت بالیقین
در حقیقت دو بین در موفقی کنته در

غازی شمشیر از اقلیم کبر از کافران	هنر چشم مؤمنان علی بنی چشم مرتدین
داد عدلش را نداده در جهان نو شیرین	در سخا و قحاطم گمانی نبوده چون کد
اغث یا غوث آمد درین بحالی	تقبل یا ولی الله سوا لی
پهلک افندلا ارشاد و الی	خدا را یا ولی ذات عالی
چهران از فیض و رشد نسیه ایام	یقین گشته که هستی قلب از نسیه
غلامان توانز قید غم ازاد	تو شاه می بر سر ابدال او قاد
پهلک فقر شاه بی سیاهی	وجودت آیت از رحم الهی
رسیده فیضت از سر تا پاهای	شد شرع بنی از تو مباهی
منور ربع سکون از پیامت	بشرق غرب روشن گشته مات
خدا دارد ترا هر دم سلامت	تو غوث وقت هستی با کرامت
بباطن ها فیوضاتت روانست	بظاهر نام پاکت حرز جانست
امام وقت شاه عارفانست	حکیم مدح کین شیخ زمانست
مجدد هر صدی باشد مقرر	بمحض لطف بی هتای داود
مجدد وقت ماهیست تو ظاهر	نملک نکته ی از صدق صادر
فراهم آمده هم خاص هم عام	چو جای نکرده صبح هر شام

ز هنرستان کابل روم هم شام
نکاهت بی نواساز تو نکر
ز رنگ مینماید شمس انوار
ندارد کرسی این نکته باور
نضای آنکه او هست شاد کافر
مهیا کرد بهر جنگ لشکر
غرض سیر ماه شد جنگ کربلای
نعلاباشد ترا فتح اطمینان
ز بس در معرفت با غرض جای
چون شاهانی جهان را بنده کردی
وهابی و قهر را شرمند کردی
چون یک ملائی کوته بد و هابی
شینی چون توزین سان اضطرار
غرض مضطر شد علماء دین کار
بتکلیفش بجل بنوشت لاچار

بیابند بحر نیست جملگی عام
مس منقلب و طهارا کند زار
علم بحال بیکسان الله بنکر
نمایم بینی این قول اشهر
بسا سامان ز تیغ تیغ خنجر
مقابل از خودی خود بر او
که کشته تنگ الکریز بد اندیش
بید خواست شکست آوردن
کریزان شد ز تو باز این سپاهی
تو شرع مصطفی را زنده کردی
غلط بل بخشنیدان را کند کردی
یدین احمد افکنده خرابی
نمودی جمع علماء اشتا بی
بغیر شرع دیدندش چو سراسر
فرستادند در قریات امصار
بخت

بخت معرفت چون قاجلاری
 بدست هر دو تیغ شرع دارک
 ز کردش پای دوران پایمال
 ز دست و پنج غم اندر ملال
 ز تنها زار و مسکین و حقیرم
 تسلط کرد بر من و دشمن برم
 چون زد یکت رسیدم از دور
 ز انوار تجلی ساز پر نور
 روان فرما مطالب دین دنیا
 ز مهد فرش تاعرش معلی
 نیازی آمد از بهر ظلم
 بحال بند مسکین آسم
 و رتبتهن هذا لکتاب علی اربعة ابواب فی بیان اهل الکفر
 والرقاب وسعیت فی الدین الی غایة التحقیق فی رد
 اهل النجذ و اهل الطواء والبدع والزنادیة و سمية

بدهان المؤمنين على عقايد المضلين الباب الاول
 في بيان عقايد سيد امير ساكن كوثه وثبوت
 تكفيره وتزندقه مع شواهد ها وبيان فضائل الشهادة
 في اول هذا الباب الباب الثاني في بيان قبول الشهادة
 على عقايد سيد امير المذكور هل تقبل ام لا
 الباب الثالث في بيان توبة الذنوب هل تقبل ام لا
 بيسوع وتوجروا الباب الرابع في بيان الساكنات و
 المشكك والمتلبث في تكفير سيد امير وتوا بعه و
 معاونه ومواكلته الباب الاول في بيان عقايد سيد
 امير ساكن كوثه وثبوت تكفيره وتزندقه مع
 الشواهد ها وبيان فضائل شهادته بعد كتاب ادب
 القاضي وبينهما المناسبة اذا القاضي في قضائه يحتاج
 اولاً الى شهادة الشهود عند انكار الخصم ^{في} ان
 صحاح الشهادة كثيرة وفضايلها عزيزة منها
 ان الشهادة صفت من صفات الله تعالى ^{الذاتية}

يفعلون

قال الله تعالى ثم الله شهيد على ما يفهمون
وقال الله على كل شيء شهيد ولا يشك عاقل في
حسن صفات الله تعالى كالعلم والقدرة و
منها ان مبنى الشهادة على الصدق والصدق حسن
لمعنى في عينه بحيث لا يقبل النسخ ولا يتبدل حسنه في
وقت من الاوقات ولا يشك في احسن شيء كان حسنه
الذاته اذ الشهادة ليست الاخبار بصدق عند القاضي
وكانت الشهادة حسنه لذاتها بحسن الصدق لذاته
فان قلت كم من خير صدق هو منتهى عند فلو كان
الصدق حسنا لمعنى في عينه لما وراى التامى وذلك
لتركية النفس والغيبية قال الله فلا تزكوا أنفسكم
وتركية اخبار عن نفسه بما يحمد له هو فيه وكذلك
الغيبية قال الله تعالى ولا يفتت بعصمكم بعضا و
الغيبية اخبار عن حال رجل بما يشتمه الذي هو عن
صادق فيه لانه لو كان هو كاذبا فيه لكان بهتانا

وزور الاغربة قلت النهي في تزكية النفس بسبب
 تضمن معنا الاعجاب والتفوق على الغير بذلك و
 الا قال لتزكية حسن في نفسها من حيث انها صدق و
 الشيء يحسن في ذاته والنهي عنه بسبب ما يقترون
 به فكان النهي رجعا في الحقيقة الى ذلك الشيء المقتر
 به لا الى الشيء الذي هو في حسن ذاته حق انك لو
 قلت لا تفعل الا وانت خاشع فالنهي وان كان مضافا الى
 الصلوة صورة لكن هو في حقيقة راجع الى ترك الخشوع
 فان الصلوة ليست ^{منهي} عنها بل ترك الخشوع منهي عنه وكذلك
 في قوله تعالى ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا
 الله عدواً بغير علم وانما طعننا عن سبب ما يدعوا من
 دون الله بسبب شيء يقترون به وهو سببهم الله تعالى حتى
 يحتمل ان تزكية النفس اذا لم يتضمن ما قلت فهي غير منهيته
 قال الله تعالى خبرا عن يوسف عليه السلام فاجعلني على خزائن
 الارض انه حفيظ عليم وكذلك في غيبة النهي للغيبة

تقسمها بل شيء قريب يقترن بها وهو الايداء حتى ان الغيبة
اذ كانت بحال من هو منكم في الغيبة كانت هي لتحريم الغيبة
عنه فحينئذ يجوز قال النبي صلى الله عليه وسلم اذكروا الفاجر
بما فيه ومنها ان فيها احياء لحقوق الذاهبة وابداء الدعوى
الناصبة وهو المقصود في الباب ومحبوب اولى الالباب و
فيه يقع لغيره من الناس قال عليه السلام خير الناس من ينفع الناس
ومنها ان فيها امثال امر الله بقوله كونوا ميامين لله شهداء
بالقسط وانتم اما ظني لله بقوله ولا تكتموا الشهادة وبناء الاسلام
على شيئين امثال ما امر الله به وانتم اما ظني الله عند ومنها استجاب
الاکرام الثابت فيما بين العباد والاعظام القاريين اهل البلاد
قال النبي صلى الله عليه وسلم اكرموا الشهود فان الله تعالى الحي يحق
هم ثم يحتاج ههنا الى بيان الشهادة لغة وشرعا وسببا
وشروطها وركبها وحكمها اما اللغة فالشهادة هي الاخبار
بصورة الشيء عن مشاهدة وعيان فعن هذا قالوا انها
مشتقة من المشاهدة اللتي تنبئ عن المعانية

فسميت الشهادة بما لان السبب المطلق للأداء المعانية
 فسمى الأداء الشهادة اطلاقاً لا سبباً على السبب وقيل
 هي مشتقة من الشهور بمعنى الحضور لان الشاهد يحضر
 مجلس القاضي للأداء فسمى الحاضري شاهداً وأداءه شهادة
 وأما في اصطلاح اهل الشريعة فهي عبارة عن اخبار بصدق
 شروطها فيه مجلس القضاء واللفظة الشهادة فقولنا اخباراً
 بصدق جنس تدخل تحته الاقرار والدعوى والانكار
 والشهادة فان كل واحد منها اخبار بصدق اذا كان الاصر
 على وفاق ما قالوا فان الاقرار اخبار بما في يده لغيره و
 الدعوى اخبار بما في يد غيره لنفسه وقولك شروطاً فيه مجلس
 القضاء واللفظة الشهادة فصل يخرج هذه الاخبار ومما
 يتركها الاخبارات الصادقة عن الشهادة وما سببها فنو
 عان سبب في حق التحمل وسبب في حق الاداء ^{اماني} ~~الاداء~~ حق التحمل
 فمعانيه سبب تحمل الشهادة ومشاهدته وما في حق الاداء
 فطلب المدعي من الشاهد اداء الشهادة وخوف

فوت حق المدعي حتى انه لو كان عند شهادة وله يعلمها المدعي
وهو في حال لو لم يشهد يفوت حق المدعي يلزم عليه اداء
الشهادة وما شرطها فالعقل الكامل والظبط والولاية
والقدرة على التمييز المدعي والمدعى عليه وله ذكر الاسلام
لان الكافر اهل الشهادة فيما بين الكفار واما ركناها فاستعمال
لفظ اشهد على وجه الاخبار عند القاضي عند استجماع
هذه الشرائط فقيده بقوله على وجه الاخبار احترازاً
عن استعمال لفظه اشهد على وجه انفسهم كما مر في الايمان
واما حكمها فوجوب الحكم على القاضي بما يقضيه الشهادة
وفي المبسوط انه القياس كون الشهادة في الاحكام لانه
خبر محتمل للصدق والكذب والمتمحل لا يكون حجة ملزمة
ولان خبر الواحد لا يوجب العلم والقضاء ملزم فيستدعي
موجب للعلم الا ترى ان الشهادة التي هي دون القضاء
تستدعي سبباً موجباً للعلم وهو المعانيبة فالقضاء
اولي ولكن تركنا ذلك بالنصوص التي فيها الحكم بالعمل

الشهادة من ذلك قوله واستشهدوا شهودين من رجالكم
وقال اثنان ذوا عدل منكم وقال عليه السلام البيعة
على المدعي وفيه مفيان احدهما حاجته الناس الى ذلك
لان المنازعات والخصومات تكثوبين الناس وتتعد
اقامة الحجّة الموجبة للعلم في كل خصومة والتكليف
بحسب الوسع والثاني معنى اكرام الشهود حيث جعل
الشرع شهادتهم حجة لايجاب القضاء مع احتمال الكذب
اذا اظهر رجحان جانب الصدق واليه اشار النبي صلى
الله عليه وسلم في قوله اكرموا الشهود فان الله تعالى
يحب الحقوقيهم ولما خص الله تعالى هذه الامة بالكرامات
وصفهم بانهم شهداء على الناس في القيمة فقال الله تعالى
وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس
وقد يجب العمل بما لا يوجب علم اليقين كالقياس بالاحكام
بغالب الراي في الاجتهاد والشهادة فرض يلزم الشهود
لا يسعهم كتمانها في النهاية لقوله تعالى فاستشهدوا
كذا

شهودين

وجاء شاهدين
فاضلين في المرتبة
الاول

اخصور للتحقيق كما في حرة الثلاثة فلم يجي فاضطر
العلماء وطلبوا الشهود والعدول الذين تكفيهم امور مخالفا
للدين القويم وجاء شاهدين فاضلين عادلين في المرتبة
الاول من مريد ه نظر محمد الفاضل ساكن كاتلندك والفاضل
محمد ي ساكن نور كندي وشهداء على ان سيد امير
المذكور قال حين خطب ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم كان متوجها الى قلب نفسه ليسلم فلم يسلم الى
حين موته فحكم هذه الشهادة كفر بالاتفاق لان تكفير
كل مؤمن كفر فتكفيره صلى الله عليه وسلم مطلقا كفر بطريق
الاول بل سبه صلى الله عليه وسلم ان رضي بالظلم او با
المعصية فانه يصير كافرا لو استحسن الكفر والظلم والمعصية
فانه يصير كافرا وكذلك لو لم يفرق بين الكفر والاسلام
اوله يفرق بين المعصية والطاعة او بين الحلال والحرام
فانه يصير كافرا وكذلك لو نوى ان يكفر فانه يصير كافرا
في الحال كذلك لو شهد على احد من المسلمين بالكفر فانه

يصير كافرا في الحال وكذلك لو ظهر من نفسه شعائر
الكفار من غير تقية فانه يصير كافرا كذلك في التمهيد ابو
الشكور السالمي ومن شتم محمد النبي صلى الله عليه وسلم
من غير اضطراب كان كافرا العياذ بالله تعالى والله
الموفق كذلك في النهاية في كتاب الاكرام ولوعاب نبيا
يكفر في الينا بيع لوعاب النبي عليه السلام بشي من العيوب
يكفر لانه استخفاف به وفي الاصل من سب رسول الله
صلى الله عليه وسلم او غيره من النبيين من مسلم او كافرا
قتل وفي المحيط من شتم النبي صلى الله عليه وسلم او اهانت
او عاب في امور دينه او في شخصه او في وصف من اوصاف
ذاته سواء كان الشاتم مثلامن امته او غيرها وسواء كان
من اهل الكتاب او غيره ذميا كان او حريبا سواء كان الشا
او الاهانة او العيب صادرا عنه عمدا او قصدا او سهوا
او غفلة او جدا او هزلا فقد كفر خلود بحيث ان تاب
له تقبل التوبة ابدلا عند الله ولا عند رسول الله صلى الله

ب
الشم

عليه وسلم ولا عند الناس وحكمه في الشريعة
المطهرة عند متأخر المجتهدين اجماعا وعند أكثر المتقدمين
القتل قطعا ولا يدعون السلطان او نايبه في حكم قتله
كذلك في خلاصة الكبرى في كتاب الفاظ الكفر اذ فيه ان
مراء الشريعة الخفيفة والكتاب وسنة النبوة وعدم
الاعتقاد عليهما وتجويز الخطاء والبطلان فيهما الهيأه
بالله تعالى فالواجب على كل من سمع مثله هذه الاقاويل
الباطلة انكار على قائله والجزم ببطلان مقالته
بلا شك ولا تردد ولا توقف ولا تلبث ولا فهو من حملتهم
فيحكم بالزندقة عليهم كذلك في لطريقة المحمدية فالواجب
على كل من سمع امثال تلك الاقاويل الباطلة الانكار
على قائله والجزم ببطلان كلامه بلا شك ولا تردد ولا
توقف ولا تلبث ولا فهو يكون من حملتهم ويحكم عليه
الزندقة لما كانوا في الاعتقاد بطلانه المرتبة كانيينهم
بين الشيطان مناسبتة فيهم كنهه في خزانة الاسرار

اذ لا الشريعة

وقد اتفق الائمة على من ارتد عن الاسلام وجب قتله
وعلى ان قتل الزنديق واجب وهو الذي يستتر الكفر و
يظاهر بالاسلام كذا في ميزان الشعراني من نفسه كل
مسلم ارتد فتوبة مقبولة الاجماعه من تكررت ردة
على ما هو والكافر بسبب النبي من الانبياء فانه يقتل حدا
ولا تقبل توبة مطلقة ولو سبب الله تعالى قبلت لانه
حق الله تعالى ولاول حق العبد لايزول بالتوبة ومن
شك في عدا به وكفره كفر كذا في در المختار في باب
المرتد كل كافر تاب توبته مقبولة في الدنيا والاخرة
الاجماعه الكافر بسبب النبي من الانبياء وسبب الشيخين
واحدهما وبالسر ولو اهرق دما ليردقة اذا اخذ قبل توبة
كذا في الاشياء المتطائر والفرق بين السبب النبي صلى الله
عليه وسلم وبين سبب الله تعالى ان سبب الله تعالى دون سبب النبي
صلى الله عليه وسلم كذا في خلاصة الكبرى **وجاء من مرید**
محمد صادق الفاضل ساكن تنكي وجمعا ساكن تنوي

مسئله عدم قبول التوبة

وجاء شاهدين
فاضلين في المرتبة
الثانية

وجاء شاهدين فاحضلين في المرتبة الثاني وشهدا على ان سيد امير
المذكور قال ما في ايطا جبرائيل عليه السلام في هذه الايام فاجاب
بان القصور فيكم والا فاجبرائيل يمشي في سلكنا كواحد من
الكتاسين هذا ايضا كفر فان الملائكة ممن يجب تقطيعه كذا في الحادية
قال الله تبارك وتعالى من كان عدوا لله وللانبياء وللملائكة
وميكال فان الله عدو للكافرين اي لهم نجا بالظاهر ليدل على ان الله
ثقل انما عاداهم لكفرهم وان عدوة الملائكة كفر وعدوة الانبياء ومن
عاداهم عاداه الله تعالى كذا في التفسير المذرك ومن ابغض ملكا
يصير كافرا ومن شتم ملكا يصير كافرا والايمان بهم واجب و
الملائكة والانبياء سواء والدرجة والرتبة ثبت انهم اقل
من الاولياء من الامس كذا في التتميد ابرشكور السلي
وان شتم الملائكة كالا نبياء عليهم السلام ومن
حوادث الفتوى ما لو حكم حنفي يكفره بسب
نبي في الدار المختار لو قال لا اسمع شهادة فلان
وان كان جبرائيل وميكائيل يكفر رجل عاب ملكا

من المثلثة قال ابو زر رضي الله عنه الاستخفاف بالملك
كفر كذا في الفتاوي عالم كيري **الجزء الثاني النوع الثالث**
كفر حكيم وما جعله الشارع بالتكذيب كاستخفاف ما يجب
تعليمه من الله تعالى وكتبه وملئكته ومرسله واليوم لا
وما فيه والشرعية وعلومها والرضا بكفر نفسه مطلقا
ويكفر غيره استخسا قاله بالاتفاق ومطلقا عند البعض
التكلم بما يوجب كائفا من غير سبق اللسان عالما بان
كفر بالاتفاق وجاهلا به عند عامة العلماء وكذا الفعل
ولو هنرا ومزاحا بلا اعتقاد مدلوله بل مع الاعتقاد
خلافه فانه يكفر به عند الله تعالى ايضا فلا يفيد
اعتقاد الحق وسببه قصد اظهار الظرافته والبلغمته
وايتان الامر الفريب وتطيب المجلس واصحاب الحاضرين
بالهزل والهزاء والمزاح او شدة الغضب والصبر بالجملة
الخفة والشرع على الكلام والمحاكات وعدم حفظ اللسان و
الأعضاء وعدم المحاللات الكفر بعد الايمان من حبس الطاعة

كلها

كلها وذهب النكاح وحل دمه وحرمة ذبيحته وعذاب
المخلد في نار بدون التوبة كذا في طريقة المحمدية و
اما اليهان والمستمين اذا تكلم بالكفر استخفافا فافرا واستمراء
يكون كفر عند الكل والنكاح اعتقاده خلاف ذلك الا
استخفاف في الدين فانه يصير كافرا رجل قال لغيره ديدارتو
بر من چنانست كه چون ديدار ملك الموت اختلوفيه قال اكثر
يكون كافرا وقال بعضهم ان كان ذلك العداوة ملك الموت
يصير كافرا كذا في قاضيان **نوع اخر** في ما يعود الى المشكلة
عليهم السلام اذ قال لغيره رويتي اياك كرويته ملك الموت
فهو خطاء عظيم وهل يكفر هذا القائل فيه اختلاف المشايخ بعضهم
قالوا يكفر واكثرهم على انه لا يكفر وكذلك لو قال چون روي
ملك الموت ببيني بندارمي كه ملك الموت تست ولو قال كه روي فلان
دشمن دارم چون روي ملك الموت اكثر المشايخ على انه يكفر كذا في
محيط القاضية ابرهاني **بدانكه** هر چه بد و ايمان آوردن واجب است
استخفاف بازي كردن بدان كفر است و بزرهي هزل واقسر سر ياد

کردن بوجه نقص و عیب و نکوهش کردن کفر است از بهر آنکه ایمان
 آوردن بد واجب است و انرا بزرگ داشتن واجب است ایمان
 آوردن بخدای را اوصاف او و بنامهای او واجب است و ای فو
 است و ایمان آوردن به پیغمبر صلیهم السلام و بقرآن آن و جموع
 های از دتعالی واجب است ای فرض است چنانچه در اول کتاب
 ذکر کرده است پس خدای تعالی با صفاتی از صفات او یا نامی از نامهای
 او را برای منزل و افسوس یا بوجه نقصان و عیب یاد کند کافر شود
 فی الصلوة السعودی **وجاء من مرید فضل احمد** العالم ساکن
 مرغوز و عبد البصیر المفاضل ساکن افاخیل و شمد علی ان سید
 امیر المذکور قال کل عالم حسن الخلق فهو لایق النبوة و
 هذا ایضاً کفر اعلم بان الواجب علی کل عاقل ان یعترف ان محمداً
 صلیه علیه و سلم کان رسول الله و لا يجوز العزل و الخلع عن
 النبوة علی ما ذکرنا و کان ختم الانبیاء و لا يجوز بعده ان یکون
 نبیا غیره نزل علیه علیه السلام و كانت مدة عیبه علیه الصلوة
 و السلام قبله بالرسالة و الشریعة و وفاته یکون **بعد**

اهدین
 فی الد
 شایسته

وقالت الروافض ان العالم لا يكون خاليا عن النبي قط هذا
 كفر لان الله تعالى قال وخاتم النبيين ومن ادعى النبوة في
 زماننا فانه يصير كافرا ومن طلب منه المعجزة فانه يصير كافرا
 لانه شك في النص ويجب الاعتقاد بان ما كان لاحد شركة
 في النبوة فحمد صلى الله عليه وسلم بخلاف ما قاله الروافض ان
 علينا ان شريكا لمحمد صلى الله عليه وسلم في النبوة وهذا منهم
 كفر ويجب الاعتقاد بان محمد صلى الله عليه وسلم كان اعلم الخلق
 وافضلهم بخلاف ما قاله الروافض ان عليا كان اعلم من محمد
 صلى الله عليه وسلم وافضل وهذا منهم كفر وقال بعضهم ان جبرئيل
 عليه السلام غلط في الوحي لان النبوة كان لعلي رضي الله عنه فغلط
 جبرئيل عليه السلام واوحى الى محمد صلى الله عليه وسلم وهذا كفر
 لان الله تعالى قال محمد رسول الله ولا نهم وصفو
 الله تعالى بالجهل لان الغلط لا يكون من الملكة
 ولو جاء منه فكيف يجوز من الله تعالى وقال بعض
 الحشوية ان عزرا نبيل عليه السلام غلط في قيص

روح فلان من المدينة او من الروم والقول به
كفر في ابطال الحيوة وحدوث الممات ولوجاز
الغلط على عزرائيل عليه السلام لجاز الغلط على
جبرائيل عليه السلام ولوجاز على جبرائيل عليه السلام
فرد في ما يكون الرسالة لعلي رضي الله فجااء الى محمد
صلى الله عليه وسلم او كان لفرعون فجااء الى
موسى عليه السلام فانه يصير كافر بلا خلاف او ما
ما قاله الروافض ان عليا رضي الله عنه كان اعلم
من النبي صلى الله عليه وسلم لانه كان بمنزلة الخضر
من موسى عليه السلام وكان لعلي علم الكوائن بدليل
ماروي عن عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما انه
قال لعلي علم الكوائن قلنا انما كان له تلك العلوم بتعليم
النبي صلى الله عليه وسلم اياه لان النبي صلى الله عليه و
سلم علم ذلك بدليل ماروي عن عيسى رضي الله عنه
انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال لي اقم

فألففت في ففت في في فلم يلبس على بعد ذلك
حكم فثبت ان جميع ما له علم على رضي له انما كان ذلك
ببركة رسول الله صلى الله عليه وسلم وتعليم اياه واما
قوله انه كان بمنزلة الخضر من موسى عليه السلام
قلنا ان موسى عليه الصلوة والسلام كان افضل واعلم
من خضر لانه كان صاحب الشريعة وصاحب الكتاب
فاما الخضر عليه السلام اختلف الناس فيه قال بعضهم بانه
نبي وقال بعضهم بانه رسول الله واجمعوا على انه ليس
بصاحب الشريعة ولا صاحب الكتاب بالاتفاق ثم
حمد رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحب الشريعة
وصاحب الكتاب وكان افضل واعلم من جميع الانبياء
والمرسلين صلوة الله عليهم اجمعين فاما على رضي له
فهذا اسم على يده فكيف يكون اعلم منه وافضل ومن
المتقدمين عليه كان اعلم وافضل منه فانه يصير كما فرأوا
من قال ان عليا شريكا في النبوة احتجوا بقوله عليه السلام

حيث قال آيا على اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون
عن موسى عليهم السلام ثم هارون كان نبيا فكن كذلك
على وجوب ان يكون نبيا الجواب قلنا بان تمام الخبر الي
ان قال لا نر لا بنى بعدي اما قوله ما ترضى ان تكون مني
بمنزلة هارون من موسى عليهم السلام اراد به القرابة
والخلفة غير النبوة كذا في التمهيد ابو شكون سالمي **البحث**
الخامس يريد ان مبعوث الى الثقليين لا الى العرب خاصة
على زعم بعض اليهود والنصارى زعمنا منهم ان الاحتياج
الى النبي انما كان للعرب خاصة دون اهل الكتابين
ورد بما مر من احتياج الكل الى من تجددوا من الشريعة
بل احتياج اليهود والنصاري اكثر لا اختلاف دينهم بالتحريف
وافتراف الضلالات مع ادعائهم انهم عند الله فقال والد
ليل على عموم دعواه وكونه خاتم النبيين لا بنى بعدي ولا
ينسخ شريعته لانه ادعى ذلك بحيث لا يحتمل التأويل واظهر
المعجزة على وفقه وان كتابه المعجز قد شهد بذلك قطعاً كقول

مخلافه

تعالى وما ارسلناك الا كافة للناس اني رسول الله اليكم جميعا قل
 وحي الي انه استمع نفر من الجن الايت ولكن رسول الله وخاتم النبيين
 يظهر على الدين كله لا يقال ففي القرآن ما يدل على ان التورية و
 الانجيل هدى للناس من غير تفرقة بين ما يوافق القرآن ويخالفه
 فيخص هداية القرآن وبفتح محمد عليه السلام بقوله الذين هم العرب على ما
 يشير اليه قوله تعالى وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لا فانقول
 هدى للناس قبل نزول القرآن او هدى لهم الى الايمان بمحمد صلى الله
 عليه وسلم والاتباع الشريعة لما يفهما من البشارة ببعثة و
 الانبياء عن الاهتداء بمتابعة فان قيل ليس عيسى عليه السلام حيا
 بعد نبينا صاله عليه وسلم رفع الى السماء وسينزل الى الدنيا قلنا
 بل ولكنه على شريعة نبينا عليه السلام لا يسعد الا اتباعه على
 ما قال عليه السلام في حق موسى عليه السلام لو كان حيا لما
 وسعته الا اتباعي فيصح انه خاتم الانبياء عليهم السلام بمعنى انه
 لا يبعث نبي بعده فاجمع المسلمون على ان افضل الانبياء محمد عليه
 السلام خاتم النبوة لقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس و

كذلك جعلكم امة وسطا وتفصيل الامة من حيث انها امة
تفصيل الرسول الذين هم امة ولا فناء مبعوث الى الثقليين
وخاتم الانبياء والرسول عليهم السلام ومجترته الظاهرة الباهرة
باقية على وجه الزمان وشريعته فاسحة لجميع الاديان وفهم
دته قائمة في القيمة على كافة البشرى غير ذلك من خصائص
لا تعد ولا تحصى وقوله تعالى ورفع بعضهم درجات اشار الى
ذلك والا حاديث الصحيح في هذه المعنى كثيرة حتى قال عليه السلام
انا اكرم الاولين والاخرين على الله ولا فخر لي بما قال لا تخروني
على موسى وما ينبغي لعبد ان يقول انا خير من يونس بن
مثنى تواضع منه وخلفوا فلا افضل بعده فقيل ادم عليه السلام لكونه ابا
البشر وقيل نوح عليه السلام بطول عبادته ومجاهدته وقيل ابراهيم عليه السلام
لزيادة توكله واطمينانه وقيل موسى عليه السلام ليلم الله تعالى في
وقيل عيسى عليه السلام روح الله وصفه وفضله المنزه عن الكل بانه
كلما القاها الله الى امر به وروح منه طاهر مقدس لم يخلق من
طينة وقد ولدته سيدة نساء العالمين المطهرة من الاولاد ناس و

الرب في حجر الانبياء والاولياء عليهم السلام وتكلم في المهد بعجوبة نفسه
و بنو ميثه الله تعالى له نجل زمان من التوحيد والشرائع ولم يلتفت
الى ذلك الدنيا ولم يستمتع بلذاتها ولم يدخر قوت يومه ولم يسرع
في هلاك النفس او سببها او استرقاقها ولا في اخذ مال ولا ولد ولا
ابن الاخذ من محجراته من احياء الموتى و ابرئ الامم ولا برص البصر
المعجرات واشهرها انه هو في السماء من زهرة الاحياء ونبوة ما اتفق
عليها ذوالا وآء واعترف اما خاتم الانبياء عليه السلام والجواب ان
البعض من ذلك حجة لنا وشاهد بفضل نبينا صلى الله عليه وسلم
لولاة من المشركين والمشركات والتربي في حجرهم مع المواظبة
على التوحيد والطاعات كما لا قبلا على الجهاد ورفع المشركين وقم
اعلاء الدين وكما القيام بمصالح نظام العالم مع الاستغراق في التوحيد
الى جناب القدس واما محجراته فاما اشتمرت تلك الشتمت
باخبار من نبينا صلى الله عليه وسلم وكتابه ومع ذلك فايكده هي من
محجراته ثم ان يكون ميتا في الارض انفع الامم من ان يكون حيا في السماء
حيث صارت الروضة المقدسة محبط للبركات ومصعد للدعوات

و موطن الاجتماعات على لطاعات الى غير ذلك من انواع الخير
 و نبوة محمد عليه الصلوة والسلام مما نطق به العجماء و شهد به رب
 الارض و السماء و اتفق من سبقه من الانبياء عليه و عليهم الصلوة
 والسلام و خصائصه مما لا يخطئه العد و لا احصاء و قد اشرق
 الارض بنور هاشم و اشرق الشمس في كبد السماء فسيح الخصال في الكتاب
 البليد لقم كذا في غير الاموال و ايد المسوق شرح المقاصد من نفسه و كتاب تفهيم
 اهل البيت و قد افاضه اجداد به بدو به حنا نجه اقتضا ميكند شخص
 را باين حيثيت كه مشاركت و كيري در ملكون نباشد همچنان افاضه تكليف
 اقتضا ميكند شخص كمال را و شخص مفاض عليه بحسب اين كمال پس
 هيمن است كه ممكن نيست وجود نبوي بعد سيد المرسلين خاتم اين دوران
 مختار مترجم و انيك شاه ولي الله صاحب نوشته اند كه موافق است با سند
 صالح از متكلمين و فقهاء محدثين و مصرح در كتب شان علام نور شيرازي
 كتاب احوال نوشته و نه انكس كه كويد بعد از وي نبوي ميكر بود يا هست يا خواه
 انكس نيز كويد كه امكان دارد باشد كافر است اين شرط در سني ايمان بخاتم انبيا
 محمد مصطفی صلي الله عليه و سلم علام حقايق و شرح شفا قايض عياض نوشته و من

ادعى النبوة لنفسه بعد نبينا صالده عليه وسلم كالخناد ابي عبيده ١١
 النقي وغيره قال ابن حجر ويظهر كفر من طيب منه بحجة لانه يطلب منه
 الجواز للصدق مع استحالة المعلومات من الذين بالضرورة نعم ان اد
 بذلك تسفيهه وتكذيبه فلا كفر به ملا علي قاري در شرح شفا نوشته
 ويمكن حمله على انه يجوز كون بنى مرسل يظهر بعد نبينا عليه الصلوة و
 السلام فيكون اخره اشد وهذا قال بعض علمائنا ان من ادعى النبوة فقال
 له قاتل اظهر المعجزة كفر علامه شمسى در حقه شرح منهاج در كتاب الردة نوشته
 او كذب رسولا او نبينا او جواز نبوة احد بعد وجود نبينا صالده عليه وسلم
 عليه السلام بنى قبل فليرد منه معنى النبوة بعد وجود نبينا صالده عليه وسلم كتمنى كفر
 سلم بقصد الرضا لا تشديد عليه وجله من مرید باز محمد الفاضل و محمد الفاضل
 و محمد اعلى اسيد امير المذكور قال ان رسولا الله صالده عليه وسلم جاءني فوضع
 راسه على مخذي خرميا فقلت له ما سبب حزبك فقال نسيت اية من
 ايات القرآن فذكرها له وهذا ايضا كفر تحقير وتقيص لثان صالده
 عليه وسلم وان اراد به الاستخفاف والعداوة كان كفرا ولو قال بالفارسية
 ان فلان يتقرب بوري منك بورد محيا و اراد به لو كان فلان رسول الله عليه وسلم

وجاء عن تراهيرين
 الفاضلان في المرد
 سبته الرابعة

لم يؤمن به كان كافرا وإذا عاب رجلا ينبغي صلاته عليه وسلم في شيء كما
كافرا قال بعض العلماء لو قال شعر النبي صلى الله عليه وسلم شعر من شعر
فقد كفر وعن أبي حفص الكبير رحمة الله تعالى عليه من عاب النبي عليه
السلام بشعر من شعراته فقد كفر ولو قال الجن النبي صلى الله عليه وسلم
ذكر في نوادر الصلوة كفر كذا في قاضيان واستحلال المعصية صغيرة
أو كبيرة كفر إذا اثبت كونها معصية بدليل قطعي وقد علم ذلك مما
سبق ولا يستهان بها كفر ولا يستهان به الشريعة كفر لأن ذلك من إمار
التكذيب وعلى هذه الأصول يتفرع كذا في شرح العقائد ^{النسبية}

المبحث السادس الكفر عدم الإيمان عما من شأنه وهذا مضاعف
تصديق النبي صلى الله عليه وسلم في بعض ما علم بحجبه به بالضرر
والظاهر هذا اعم من تكذيبه صلى الله عليه وسلم في شيء مما علم بحجبه
على ما ذكره الأمام الغزالي رحمة الله لشمله الكافر الخابي عن
التصديق والتكذيب واعتقد أن الأمام الرازي أن من جملة ما جاء
به النبي صلى الله عليه وسلم أن تصديقه واجب في كل ما جاء به فمن
لم يصدقه فقد كذب به في ذلك ضعيف الظهور والمع فان قيل من
استحق

استخف بالشرع والمطاع أو القى المصحف في القاذورات أو شدد
النار بالاختيار كافر إجماعاً وإن كان مصدقاً للنبي صلى الله عليه وسلم
في جميع ما جاء به، وحينئذ يطل عكس التقريرين وإن جعلت ترك
الأمور به وإرتكاب المنهي عنه علامة التكذيب وعدم التصديق
بطلانها بغير الكفرة من الفساق قلنا لو سلم إجماع التصديق
المعتبر في الإيمان مع تلك الأمور التي هي كفر وفاقاً فيجوز أن يجعل
الشارح بعض محظورات الشرع علامة التكذيب فيحكم بكفر
من ارتكبه وبوجود التكذيب فيه وانتفاع التصديق عنه كالأ
مستخفاف بالشرع وشدد النار وبعض ما لا كالزنا وشرب الخمر ونفقات
ذلك إلى متفق عليه ومختلف فيه ومنصوص عليه ومستنبط من الدليل
وتفاصيله في كتب الفروع ولهذا يندفع إشكال آخر وهو أنه صاحب
التأويل في الأصول ما أن يجعل من المكذبين فيلزم تكفير كثير من الفرق
الاسلامية كاهل البدع والأهوار بل المختلفين من أهل الحق وأما أن
لا يجعلها فيلزم عدم تكفير المنكذين بحشر الأجساد وحدوث العالم
وعلم الباري تعالى بالجنائيات فإن تأويله لا يتم بآية من

فتاويل اهل الحق النصوص الظاهرة في خلاف مذهبهم وذلك
لان من النصوص ما علم قطع من الدين انه على ظاهر فتاويله
تكذيب للنبي صلى الله عليه وسلم بخلاف البعض ثم لا يخفى ان
المراد لتكذيب او عدم التصديق من المكلف ليخرج الصبي
العاقل الذي لم يصدق او صرح بالتكذيب واما عند القائلين
بصحته ايمانه وبانه يكفر بالصرح بالتكذيب وان لم يكفر بترك
التصديق فالمراد بالتكذيب ممن يصح منه الايمان وعدم التصديق
ممن يجب عليه الايمان وقال القاضي الكفر بالحج باله تعالى ورب
ما يفسر الحجد بالجهل واعتراض بعدم انعكاسه فان كثيرا من
الكفرة عارفون بالله تعالى مصدقون به غير جاحدين و
ان اريد الحجد بالجهل اعم من ان يكون بوجوده تعالى او لحد
نيته او شيء من صفاته وافعاله واحكامه لنرم تكفير كثيرا من اهل
الاسلام المخالفين في اصولهم لان الحق واحد وفاقا واجيب
بان المراد بالحج به في شيء مما علم قطعا انه من احكامه واما
بذلك اجمالا وتفصيلا وحيث يترك وتنعكس بل ربما يترك

كفر ابليس

احسن من التعريف فتكذيب النبي عليه السلام او عدم تصديقه
لشموله الكفر بالله تعالى من غير وسط النبي عليه السلام
ككفر ابليس وقال له المعتزلة هو قبيح او اخلال بواجب يتحقق
به اعظم العقاب والاحفاء في ان هذا من احكام الكفر لا
ذاتياته ولو انهم البيضة التي يتقلل لذهن منها اليه ومع
هذا فان اريد اعظم العقاب على الاطلاق له يصدق الاما هو
اشد انواع الكفر وان اريد اعظم بالنسبة الى ما دون صدق
صدق على كثير من المعاصي وان اريد بالنسبة الى الفسق وقلة
فسر والفسق بما يستحق به عقوبة دون عقوبة الكفر
قد وراء وبالحرج من طاعت الله بكثرة من الكبار ما هو
كفر يتناول التعريف وان قيد الكثرة بغير الكفر عاد الدود
وبالحيلة الاخفاء في اختلاف هذا التعريف وخفائه وما قيل ان
الكفر عند كل طائفة مقابل لما فريه الايمان لا يستقيم على القول
بالثلاثة بين المنزليتين اصل ولا على قول السلفا ظاهر خاتمة ^{قد} ظهر ان الكافر
اسم ان الايمان له فان اظهر الايمان خصوصا باسم المنافق وان ظنه كافر بعد

الاسلام خصو باسم المرتد لرجوعه عن الاسلام وان قال بالاهيوت
او اكثر خص باسم المشرع لاثبات الشريك في الالهية وان كان مستدينا
ببعض الاديان والكتب المنسوخة خص باسم الكتاب كاليهود والنصارى
وان كان يقول يقدم الدهر واسناد الحوادث اليه خص باسم الدهر وان كان
لا يثبت الباري تعالى خص باسم المعطل وان كان مع اعترافه بنبوة
النبي صلى الله عليه وسلم واطهاره شعائر الاسلام يبطن عقايد هو كفر
بالاتفاق خص باسم الزنويق وهو في الاصل منصوب الى زيد باسم
اظهره من ولا في ايام قباذ عمن انه تاويل المجوسي الذي جاز به زردشت
الذي يزعمون انه بينهم كذا في غير الفوائد ودر القوايد المسمى به

شرح مقاصد **ديار من هريد به جمالدين** الفاضل ساكن قرية كاشان
وشهد على ان سيد ميرزا المذكور قال بان لو اطة الصبيان مباح
لان غير محمد ود في الشرع فحكم هذه التهمة كفر اعلم بان الترجيح
والتحريم من اجاب ذلك واستعمل من غير عذر ولا شبهة فانه يصير كافرا
وقالت الروافض والجمعة ان التحريم يكون بمعنى الكراهة ولا يكون
بمعنى الزجر والحكمة وقال بعضهم كل ما كان محررا بغير النص صريحا

فانه يوجب الحرمة وما وراء ذلك من الدلالة والتاويل والاشارة والمقتضى
والقياس فانه لا يجب الحرمة فلهذا المعنى قالوا بان الخمر حلال واللواطة والمنفعة
والغناء والرقص والشعر حلال لان الله تعالى ما حرم هذا الاشياء في القرآن صريحا
لانه قائل في الخمر فاجتنبوه والاجتناب يدل المراهجة وكذلك سمي
الواطة منكرا ونحو ذلك الجواب قلنا الخمر حرام بدليل قوله رجس
من عمل الشيطان وعمل الشيطان حرام فكل رجس حرام بدليل قوله تعالى
ويحرم عليهم الخمر ياتى وقوله تعالى فاجتنبوه والاجتناب يكون من
القبائح المحزنة وقوله تعالى قل فيهما الزكبير ومنافع للناس واتمهما
البر كقولنا سوي عن النبي عليه السلام حرمت الخمر لبعيها قليلها وكثيرها
والسكر من كل شئ اب وقال عليه السلام كل مسكر خمر وكل خمر حرام وكذا ان
الواطة حرام بدليل قوله تعالى فاحش ما سبقكم بها من احد
من العالين فسمى الواطة فاحشة ثم اخبر ان الفواحش حرام بدليل
قوله تعالى قل انما حرام ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن وروي
عن النبي عليه السلام انه قال ملعون من جمع بين امرأة وابنتها
وملعون من اتى بيمة وملعون من غير من نجوس الارض وملعون

البعي من نفعها واللاثم لا يكون الا في المحرمات دل النحر والحد
من استقل فانه كفر

من عمل عمل قوم لوط وروى عن النبي عليه السلام انه قال اقتلوا الفاعل
والمفعول به فدل هذا ان اللواط حرام ومن استحل فانه يكفر كذا في
التمهيد ابو شكون السالي وقوله تعالى فمن اتبعني وراء ذلك هم
العادون وهذه الايت تدل على حرمة المنعة ووطي الذكران كذا
في التفسير المذكور وايضا شهد في المرتبة السادسة على عقايد سيدنا
للكور وايضا شهد جمال الدين الفاضل المذكور ان سيد امير قال
بان الله تعالى جاءني مع محمد صلى الله عليه وسلم ومع اصحاب كلباء
اربعة فقال لي ان لك بشارة بالجنة وتبني لك قصورا فيها اى
يوم القيمة وهذا ايضا كفر بوجوه الثلاثة **الاول** ثبوت المكان
والا فقال الله تعالى **والثاني** ثبوت الجسميت كد الله تعالى **الثالث**
الكل مع الله تعالى بالمشافة وفيها رجل وصف الله تعالى بان
او بالثبوت وهذا التثنية بالاجسام كفر وفيها رجل قال يجوز ان يصف
الله تعالى فعلا لا حكمته فيكون كذا في طريقة المحمدية **نوع اخر في ما**
في ذات الله تعالى وصفاته اذا وصفه الله تعالى بما لا يليق او سخر باسمه
من اسماء الله تعالى او باسم من اواصر او انكر وعده او وعيد

انما قال فلان كاليهودي في عين الله تعالى يكفر عليه جهنم المشايخ و
قيل ان عني به استباح فعله لا يكفر وانما قال دست خدا در ذات
هذا كفر عند اكثرهم وبعض اصحابنا قالوا ان عني به الجارعة فهو كفر و
ان عني به القدرة لا يكون كفرا وانما قال بين يدي الله تعالى قال بعض
مشايخنا ان هذا اللفظ لا يجوز وقال بعضهم يجوز وقد ذكر الحضاف في ادب
القاضي حديث علي رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول ما من قاضي او وال يوتي به يوم القيمة حتى توقف
بين يدي الله عز وجل على الصراط وادعى في جوار هذا اللفظ قال
الشيخ الامام شمس لامه الحلواني في ادب القاضي هذا اللفظ موسع في اللسان
في العربية والفارسية وان الله تعالى كان منزها عن الجهة ولكن كثير
من الاخبار والافا رور بهذا اللفظ وذكر شمس لامه السرخسي فقال هذا
اللفظ يجوز اطلاقا بالعربية والفارسية ومن يتحرز عن الفارسية
فانما يتحرز تخافة فتمتنع الجهمال اما من حيث الدين فلا بأس به وفي
جميع النوازل انما قال پاي خدا بايد گرفت درين حادث ينظر ان اعتقد
ان الله رجلا وهي الجارعة يكفر وان اراد انه لا نجاة في هذا الا بالان

عقاصه بالله لا يكون كفر وهذا شايع في العرفان يقول درين كارپاي
فلان بايد گفت ولا يريدون رجله على الحقيقة ولكنه شنيع وإذا قال
فلان اخداي آوريد است وازپيش خود را ندانيد يكفر نوع اخري ذكر مكان الله
تعالى اذا قال الله تعالى في السماء عالمان اراد به المكان كفر وان اراد به
الحكاية اما جاء في ظاهر الاخبار لا يكفر وان لم يكن له نيته لا يكفر عند
الكثرهم وكذلك اذا قال خلف فرقي نكر از اسمان ادعي بيند او قال از عرش مي بيند
فهذا كفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعربية يطلع ولو قال بر اسمان خدا است
وبر زمين فلان يكفر ولو قال خدي از بر عرش بداند وهذا ليس بكفر ولو قال از
بر عرش نميداند فمذا كفر ولو قال ان الله تعالى في الجنة فهذا كفر ولو قال
من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خدي نه مكاني زرتخالي نه خود هيچ مكاني
فهذا كفر ينبغي ان يقول جميع الاشياء لا مكتة معلوم الله تعالى نوع اخر
في ما يضاف الى فعلا الله تعالى اذا قال يارب ابن ستم از تو جي بيستم فقد
قال بعض مشايخنا انه يكفر وقال بعضهم انه خطأ وقال بعضهم ليس مجلأ
وقال شمس الائمة هذا وكذلك اذا قال بالعربية يارب لا ترضي بهذا الظلم
قال شمس الائمة هذا لا يري الى قوله تعالى رب احكم بالحق والله

لا يحكم الا بالحق ولو قال خدي بوثوسم كنا جنانا نجر من ستم كرمي ه
اختلف المشايخ في كفره ولا صرح انه يكفر ثم من قال لا يكفر بجملة على معنا
جزى ك الله على ظلمك كما قال الله تعالى وجزاء سيئة سيئة مثلها
وجزاء سيئة ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشئ على
ما يقابله مجازا كذا في محيط القاضي برهان من جلد الثالث وفي المشبهة
هكذا اذا قال ان الله تعالى يد ورجلا كما للعباد فهو كافر وان قال له
جسم كالا جسم فهو مبتدع كذا في خلاصة الكبري ثم في هذا المقام سوال و
هو ما قولكم في حق رجل يقول اتصاف الباري عز وجل بالجمال والعجز
والكذب وجميع النقص والمعائب والقبائح والفواحش ممكن وتيقن
بان الانسان قادر على الكذب فلو لم يكن الرب قادر ايزداد القدرة
الانسانية على القدرة الربانية الجواب قد صرح جمهور علماء الاسلام
بان اعتقادات نزيه الباري من سمة النقص فرض على الانام وهو
عز وجل منزوع عن النقص وهو مستحيل عليها جماعا واطلاقا ما فيه
ايها النقص ضلال والاطلاق بعد العلم لا بما فيه من اقتضا النقص
استغفاف وهو كفر بالاتفاق قال الامام ابن الهيثم في المسائر مستحيل

عصاه بالله لا يكون كفر وهذا شايع في العرفان يقول درين كارپاي
فلان بايد گفت ولا يريدون رجله على الحقيقة ولكنه شنيع وانما قال
فلان اخداي آوريد است واز پيش خود نديكفر نوع اخري ذكر مكان الله
تعالى انما قال الله تعالى في السماء عالم ان الاله به المكان كفر وان الاله
الحكاية اما جاء في ظاهر الاخبار لا يكفر وان لم يكن له نيته لا يكفر عند
الكثرهم وكذلك انما قال خلاف فرقي نكر از اسمان ادبي بيند او قال از عرش مي بيند
فهذا كفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعربية يطع ولو قال بر اسمان خدا است
ويزمين فلان يكفر ولو قال خدای از بر عرش بداند وهذا ليس بكفر ولو قال از
بر عرش نمیداند فهذا كفر ولو قال ان الله تعالى في الجنة فهذا كفر ولو قال
من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خدای نه میانی ز تو خالی نه تود هیچ مکانی
فهذا كفر ينبغي ان يقول جميع الاشياء لا مكتة معلوم الله تعالى نوع اخر
في ما يضاف الى فعلا الله تعالى انما قال يا رب ابن ستم از تو جي بيستم فخذ
قال بعض مشايخنا انه يكفر وقال بعضهم انه خطأ وقال بعضهم ليس خطأ
وقال شمس الائمة هذا وكذلك انما قال بالعربية يا رب لا ترضي بهذا الظلم
قال شمس الائمة هذا لا يرى الى قوله تعالى رب احكم بالحق والله

لا يحكم الا بالحق ولو قال خدي بوثوسنم كنا دينا نجه نوب من ستم كردي ه
 اختلف المشايخ في كفره ولا صرح انه يكفر ثم من قال لا يكفر مجمله على ما
 جرى له الله على ظلمك كما قال الله تعالى وجزاء سيئة سيئة مثلها
 وجزاء سيئة ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشيء على
 ما يقابله مجازا كذا في محيط القاضي برهان من جلد الثالث وفي المشبهة
 هكذا اذا قال ان الله تعالى بك ورجلا كما للعباد فهو كافر وان قال له
 جسم كالا جسم فهو مبتدع كذا في خلاصة الكبرى ثم في هذا المقام سوال و
 هو ما قولكم في حق رجل يقول اتصاف الباري عز وجل بالجمال والعجز
 والكذب وجميع النقص والمعائب والقبائح والافولحش ممكن وتفق
 بان الانسان قادر على الكذب فلو لم يكن الرب قادر اينزاد القدرة
 الانسانية على القدرة الربانية الجواب قد صرح جمهور علماء الاسلام
 بان اعتقاد تنزيه الباري من سمة النقص فرض على الانام وهو
 عز وجل منزوع عن النقص وهو مستحيل عليها جماعا واطلاقا ما فيه
 ايها النقص ضلال والاطلاق بعد العلم لا بما فيه من اقتضاء النقص
 استغفاف وهو كفر بالاتفاق قال الامام ابن الهيثم في المسائر مستحيل

عليه سمات النقص كالجهل والكذب وفي شرحه لا ينسب اليه شريف
بل يستعمل عليه كما صفت لا كمال فيها ولا نقص الله تعالى لأن كلامه من
صفات الاله صفت كمال وفيه ايضا اخلاق بين الاشعريه وغيره
في ان كلامه كان وصف نقص في حق العباد فالبارى منزله
عنه وهو محال عليه تعالى والكذب وصف نقص في حق العباد كذا
قال ابن الحاج في شرح المسائره وفي شرح المواقف يمنع عليه الكذب
اتفاقا اما عند المعتزلة فلو جهين الى ان قال اما امتناع الكذب
عليه عندنا فقلت له اوجه الاول انه نقص والنقص على الله محال اجماعا
وفيه في جواب المتنكرين للبعث المتشبهين بمنع استحالة
الكذب على الله تعالى ومن الخامس قد حصر في مسئلة الكلام من
موقف الاطبيات امتناع الكذب عليه سبحانه وفي المسائره بعد
ابطال كونه جواهر اجسام قال لا كالا اجسام يعنى في نفى لوازم الجسميه
فانما خطاؤه في اطلاق الاسم كالاول بالاجماع فانه لم يوجد في
السمع ما يسوغ اطلاقه ويجوز على قول القائلين بالاستحقاق
في الاسماء ولا ينشطه بعد السمع ان لا يوم نقصا واسم الجسم

تقيده

فقيضه من حيث اقتضاء الافتقار وهو اعظم مقتضى للحدوث
فهو عاصم بل قد كفر بعضهم وهو اظهر فان اطلاقه فحتم
بعد العلم بما فيه من اقتضاء النقص استخفاف بجانب الربوبية
وقال الشافعي والاستخفاف به كفر وفاقا وبالجملة دعوى ان
انصاف الباري عز وجل بالكذب وغيره هدم الاساس الذي
وخرق الاجماع المسلمين واستخفاف بحضرة رب العالمين وكن
القول يكون الكذب مقدورا له سبحانه في شرح عقائد الجلالية
الكذب نقص فلا يكون من الممكنات فلا تشمل القدرة والا
سند لال بزيادة القدرة الانسانية على القدرة الربانية من
غاية الغياوت والنفوذية فان القدرة الربانية قدر
على خلق الممكنات والانسانية على كسب الاعمال فشان بينهما
فكيف الزيادة والنقصان وما في هذه الاستدلال من انواع
الضلال والطغيان ظاهر على كل من له حظ من العقل والايمان
واما ذكر عموم القدرة الذي اغتر به هذه الضلالة وجعله ذريعة
للضلال فنذكر ما قالوا فيه لعل الله يهديه ومتبعيه قال الاظهر

فتشرح الجواهره فعلم ان عدم تعلق القدرة بالسجيل والوا
 جبات انما هو لعدم قابليتهما لتعلقها لا كلام فيها فلم يلزم على
 عدم تعلقها بذلك قصور ما نقل عن ابن هزم انه قال في
 المل والنمل انه تعالى قادر ان يتخذ ولدا ان لو لم يقدم عليه ^{يقدر}
 لكان عاجزا وهم من القصور انما يكون لوجاد العجز من ناحية
 القدرة بان يكون الشيء مما يتعلق به واما اذا كان عدم
 تعلقها بشئ لكونه خارجا عن جنس المقدور فليس في عدم
 تعلقها به قصور البسته بل تعلقها يؤدي الى قصورها
 بل الى عدمها البسته وهذا ما سئل العلامة الشرا بليسي قال
 تعالى لا يقدر على اخراجه من ملكه هل يكفر بذلك امره فاجاب
 بقوله لا يكفر بذلك لان اخراجه من ملكه يستلزم ان يخرج
 من ملكه الى ما يتعلق بملك الباري تعالى وهو محال والقدرة
 لا يتعلق بالمال وفي كنز الفوائد وخرج الواجب والاستحيل
 فلا يتعلقان اي القدرة والاداة بهما لانها صفاتان مؤنثتان
 ومن لازم شؤ وجوده بعد علامه فما لا يفضل عدم اصله كالأول
 عمه

لا يكون انما لها اللا يلزم تحصيل الحاصل وما لا يقبل الوجود كالاستحيل
لا يمكن ان يتلأف بينهما انما لو امكن يلزم قلب الحقيقة تصور فتجاذع
وكلاهما محالاً فيستلزم لا قصور اصلاً في عدم تعلقها بهما بل بالقصور
في التعلق اذ يلزم حينئذ ان يجوز تعلقها بما عدم نفسها واعداء
الزات العالية واثبات الوهية لما لا يقبلها من الحوادث وسلبها
عن مستحقها جل وعلى فاي قصور وفاد اعظم من هذا التقدير
يؤدي الى تخليط عظيم وتخریب جسيم لا يبقى معه عقل ولا نقل
ولا ايمان ولا كفر ولهاوة بعض الاشقياء من البتة عن هذه
صريح بنقيضه فنقل عن ابن خرم انه قال في المال والخل ان الله تعالى
تلا ان يتخذ ولداً الا لوله يقدر عليه لكان عاجزاً فانظر عماء هن
البتة كيف عي عما يلزمه على هذا القول الشنيع من الموازن التي
تطرق الوهم وكيف فان العجز انما يكون ان لو كان القصور من جانب
القدرة اما اذا كان لعدم تعلقها فلا يتوهم عاقلاً ان ذلك عجز
قال علامته الشافعي في المطالب الوفية وقع ههنا لابن خرم ههنا
بين البطلان ليس له قدحمة ورئيس الا شيخ الصلابة ابليس انما

وبالجملة لا يخفى على من مارس كتب العقائد ان اهل السنة قا
طبة استدلو على توحيد سبحانه وتعالى باستحالة العجز الم لازم على
تفدير التعدد وصرحوا بكفر من وصفه بالعجز كما في المكنز وغيره
وامتدلو على حل العقائد المتعلقة بالاله الحق باستحالة النقص
عليه تعالى **وجاء من هريه سيد عبد الوهاب** الفاضل متوطن سوا
ساكن كانبجو وشهد على ان سيدا ميمن المذكور قال لا اله الا الله
سيد امير رسول الله وهذا كفر صريح وقول قبيح لانه قول بعدم
ختم الرسالة محمد صلى الله عليه وسلم قال تبارك وتعالى في حقه
ما كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين يعني
زيد ولكن رسول الله ولكن محمد رسول الله وخاتم النبيين ختم الله
تعالى به النبيين قبله لا يكون نبي بعده في تفسير ابن عباس
رضي له على ما قال الله تبارك وتعالى ما كان محمد اباحد من رجالكم
فليس ابازيد فلا يحرم عليه التزويج بزوجه زيد بن ولكن رسول
الله وخاتم النبيين فلا يكون له ابن رجل بعده يكون نبيا وفي
قراءة بفتح التاء كالتة الختم اي به ختموا وكان الله بكل شيء عليم

بان لا نبی بعده وانا نزلنا لیسید علیہ السلام بحکم بشریة
 فی تفسیر الجلالین ما کان محمد ابا احد من رجالکم وخاتم النبیین
 بفتح التاء عاصم بمعنی الطابع ای اخرهم لا نبیا احد بعده و
 عیسی علیه السلام بمن نبی قبله وحين نزل ینزل عاملا علی
 شریعة محمد صل الله علیه وسلم کان بعض امتہ و غیرہ یکسر التاء
 بمعنی التابع وکامل الختم وتقویہ قراءة بن مسعود رضی الله
 عنہما ولكن نبیا خاتم النبیین فی تفسیر المذاریک ما کان محمد ابا
 من رجالکم ولكن رسول الله ولیکن فرستاد خدا است وخاتم النبیین
 و مهر پیغمبران یعنی مهر کرده شد در نبوة و پیغمبری برو ختم کرده اند و
 خاتم یعنی ای اخر نیز است یعنی اوست خاتم انبیای نور ظهور و کان الله
 و هست خلایق تعالی بکل شیء علیہما بحر چین و انا پس میداند که کیست سزاوار
 آنکه نبوة برو ختم شود و در عیون الاجوبه آورده است که صحیح و کتابی بهر است
 خدا بخاند و تعالی پیغمبر را مهر گفت تا بداند و صحیح دعوة صحبت الی حزن
 متابعت حضرت رسالت بناهی صل الله علیه وسلم نتوان کرد ان گنتم
 لقہون الله فی اتباعہ و شرف بزرگوار پیغمبر اوست و شرف جمله انبیای

و فاعل مع

نیز بدانحضرت علیه الصلوة والسلام و شاهل هر کتاب مهر است پس شاید
در حکمی قیامت او خواهد بود چنانچه و جتنا بک علی هو کای شهید چون
کتاب را مهر کرد اندک کتابت در باقی باشد چون نبوة را با شمس حضرت علیه
علیه و السلام اهتمام پذیرفت و نبوة برویست گشت و بکرمه انبیاء
نبوة کتب و حدیث و تحقیق ایشان نیز اختصاص یافت و فی مشنوی لغوی

بهر و هر خاتم شد است او که بخود مثل او بی بود بی خواهد بی و
چون که در صنعت بود استاد است تا بکوی ختم صنعت هابر و بست
فی التفسیر حسینی نوع آخر فی مایعود الی الانبیاء علیهم السلام
و لم یقر بعض الانبیاء او عاب بنیالشیء و لم یرضی بنبوته سن
سنن المسلمین فقد کفر و سئل عن المقاتل عن انکر نبوة الخضر
وذا الکفل و قال کل من لم یجمع الامة علی نبوته لا یضوه ان یجد
بنوته قبل حکایات المعتزل قال ابو حفص البکیر کل من اراد
بقلیه بغض الشیء فقد کفر و کن لك انکر قال لو کان فلانا نبیا لم
او من به فقد کفر و فی الفتاوی حنفی و لو قال بالفارسیة
اگر فلان پیغمبر بودی من با و ی نه کردی فان اراد به لو کان فلان رسول

له او من به فقد كفر كما لو قال لو امرني الله يا امر كذا لافعل وفي الجامع
 جامع الاصغر في اذا وقع بين الرجل وبين صخرة خلان فقال ان يشتر
 رسول الله له التراب امره لا يكفر وكذا اذا قال ان كان ما قاله الا بنبياء
 صدقا وحقا غونا فقد كفر وكذا لو قال انا رسول الله او قال بالفارسية
 من يغفرم يريد به بغيرم في بزم يكفر ولو ان حين قال هذه المقالة طلب
 غير منه المعجزة فقد قيل يكفر الطالب وبعض المتأخرين من المشايخ
 وعند بعض المشايخ لا يكفر الا اذا قال ذلك بطريق الاهانة و
 لو قال لا ادري ان النبي عليه السلام كان الشيا او جنيا ولو قال الحمد
 درويشك بود او قال جامه بغير عيدي سلام بزم ناك بود او كان طويل
 النظر فقد قيل يكفر مطلقا وقد قيل يكفر اذا قيل على وجه الاهانة
 ولو قال للنبي عليه السلام ذلك الرجل قال كذا او كذا فقد قيل
 انه يكفر وقيل لا يكفر فقد صح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لما بعث جماعته من اصحابه انقذ كعب بن الاشرف استأذنا منه ان
 يقول شيئا يخادعونه ويعتمدوا عليهم فاذن لهم رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في ذلك فقال واحد منهم الكعب ان الخروج هذا الرجل كان

من البلاء علينا ولو كان ذلك كفر لما قاله ولو شتم الرجل رجلا اسمه
محمد أو أحمد أو كنية أبوالقاسم وقال له يا ابن زانية فقد ذكر في بعض
المواضع أنه إذا كان ذا كرا للنبي عليه السلام يكفر وفي الكراه الأصل إذا
أكره لشيء محمد صلى الله عليه وسلم فهذا على ثلثة أوجه أحدها أن
يقول له يخطر ببال شيئا وإنما شتمت محمد صلى الله عليه وسلم كما طلبو مني
وأكفرت راضي بذلك في هذا الوجه لا يكفر وكان كما لو أكره على أن يتكلم
بالكفر فتكلم به وقلبه مطمئن بالإيمان وثانيهما أن يقول يخطر ببال
رجل من النصارى اسمه محمد فاروت بالشم ذلك النصارى وفي هذا
الوجه لا يكفر أيضا لأنه لم يشم محمد صلى الله عليه وسلم وثالثها أن
يقول يخطر ببال رجل من النصارى اسمه محمد فلم يشم ذلك النصارى
وإنما شتمت محمد صلى الله عليه وسلم وفي هذا الوجه يكفر في لقضاء فيما بينه
وبين الله تعالى لأنه شتم محمد عليه السلام طائعا لأنه أمكنه دفع الأكره
عن نفسه بسم محمد آخر خطر بباله فيكون طائعا في شتم محمد عليه السلام
وأنه كفر ومن قال حين النبي عليه السلام يكفر ومن قال أغشى على
النبي لا يكفر وفي زادوا الصلوة للنفس لأمه المحلوا في وسئل

ان يشتمه

ابو حنيفة رحمه الله عن يقول ان محمد رسول الله الا ان يحجب قال
هكذا رجل لم يعرفه الله لان لوعرفه لم يحجب ان يشتم رسول الله اذا قال لو
لم ياكل ادم الخبث ما وقعت في هذه البلاء في كفره اختلاف المشايخ
وهذا اذا روي رجل حديثنا عن النبي عليه السلام فرواه آخر فقال
بعض مشايخنا انه يكفر ومن المتأخرين من كان ان كان متواترا يكفر
ولو قال بطريق الا استخفاف سمعناه كثيرا يكفر اذا تمنى ان لا يكون نبيا
من الانبياء فلا اراد الا استخفاف بذلك النبي او عدل وانه يكفر ولو قال رجل
مع غيره كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجب كذبا قال مثله كان يجب
القرع فقال له لك الايمان لا احب فهذا الكفر هكذا روي عن ابي يوسف
رحمهم الله تعالى ايضا او بعض المتأخرين قالوا اذا قال ذلك على وجه
الاهانته كان كفرا وبدون ذلك لا يكون كفرا او اذا روي رجل لغيره ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين نبوي ووضعت يداي في الجنة فقال ذلك الرجل من
شبري خطيئة بينهم خبره يكره بينهم فقد قيل يكفر رجل قد لا امرته
مراسم نيت فقالت امرته انك تكذب فقال الرجل شتم الانبياء و
الملة عندك كمراسم نيت لا صدقهم ذكره في مجموع التحوال

لا يشتمه فقالوا

الكفر وفيه ايضا قال مع غير ان آدم صلوات الله تعالى عليه تسبح لكره
 فقال ذلك الرجل يس واهم جولا به كان يا شتم فهذا كفر لانه استخف بنبي الله
 تعالى عليه السلام وجل قال لاخر اليس ثياب الابيض فانهما سنت رسول الله
 صلي الله عليه وسلم فقال ذلك الرجل لو كان هذا سنت رسول الله
 يس مغان دست بوزن فانه يلبس ثياب الابيض فقد قيل هذا استخف
 بسنة رسول الله تعالى صلي الله عليه وسلم وانه كفر رجل قال لاخر
 جلق راسك وقلم اظفارك فان هذا سنت رسول الله تعالى صلي الله عليه وسلم
 عليه وسلم فقال ذلك الرجل لا افعل وان كان سنت هذا كفر لانه قال ذلك
 على سبيل الانكار والرد وكذا في سائر السنن خصوصا في سنته هي معروفا
 وثبتت باجماع التواتر كما السواك وغيره فقد روى عن محمد بن مقاتل لو
 ان اهل بلدة اجمعوا على ترك السواك قاتلناهم كما نقاتل الكفار
 وفي نسخة الامام الجوالي ورايت في موضع اخر ان قال الرجل لغير
 سواك اربك او قص شاربك فانه سنة فقال لا افعل ان انكره
 اصلا يكفر وفي نسخة الامام الجوالي ايضا حرم رسم الكف فحرم
 رسم الكف فانه دهقان راكه طعام حرم رسمه ودهن يدهن شويده قال ان

تماماً وبالسنّة يكفر ذلك المجموع النوازل اذا قال له جلاله كما اريد
 سبقت انه يكفر لانه استخفى بالسنّة قال الفيرسيت يست كره
 وكند در كائنات ^{افلاذه} وقال اين چه رسمت سبقت يست كره و دستار پزير
 كذا و اندر آوردن قال ذلك على سبيل الطعن ^{من سنه} رسول الله تعالى
 عليه وسلم فقد كره هذا في محظراته ^{المسماة بقائمة البرهان} من نفسه
 جلد الثالث وجاء من ^{مريده} شمس في المرتبة الثانية على عقايد سيد
 امير المذكور حيد ودين الفاضل ساكن قرية جديد وشهد على انه
 سيد امين المذكور وقال ما من زمان الا وفيه نبي وهذا ايضا كره لانه
 من زمان ما هو بعد زمان نبينا صلى الله تعالى عليه وسلم فتثبت النبي
 في هذا الزمان قبيحنا لا يكون خاتم النبيين وقد قال تبارك ^{الله}
 وتعالى في محضر خاتم النبيين كما سبق في شرح قوله لو كذب
 رسولا ونبييا او جوز نبوة احد بعد وجود نبينا صلى الله تعالى عليه
 وسلم وعيسى عليه السلام بنبي قبله فلا يرب منه تمت نبوة بعد وجود
 نبينا صلى الله تعالى عليه وسلم كتمني كفر مسلم كان كفر لانه الرضاء به لا الشك فيه
 هذا في تحفة السراج شرح المنهاج والخوارق المتقدمة على دعوى

به
 الشاوية في المرتبة
 الثالث من ال

أفضل

النبوة كرامات من لدن ادم عليه السلام الى نبينا محمد صلى الله تعالى عليه
وسلم حق اما نبوة ادم فيها الكتاب الدال على انه قد اهر وطني مع القبط
بانه لم يكن في زمانه بنى اخر فهو بالوحي لا غير وكذا بالسنة والا
جاء فانكار نبوته على ما نقل عن بعض يكون كفر ما تسمية واكثر
البلهمة ينكرون النبوة مطلقا وبعض البراهمة قالوا نبوة ادم
عليه السلام فقط وقال الصابية بنو لا شيث عليه السلام وانتم
عليه السلام فقط بعض اليهود ينكرون نبوة غير موسى اعلم
ما يعلم من تضاعيف كلمات بعض ما شهدنا منهم وجمهور اليهود
والجوس والنصرى ينكرون نبوة نبينا سيد المرسلين صلى الله تعالى
عليه وسلم وبعض النصرى وبعض اليهود ينكرون رسالة
الى غير العرب وهو خلاف النصر حيث قال الله تعالى قل يا ايها الناس
اني رسول الله اليكم جميعا وما ارسلنا الا كافة للناس وما قيل
ان الاحتياج الى النبي صلى الله تعالى عليه وسلم كان مختصا بالعرب
لفسوس الشرك فيهم دون اهل الكتاب فاسد فانهم لا اختلاف لربنا
بالسنة والتعريف كانوا في ضلال بين ومحمد صلى الله تعالى عليه وسلم خات
الانبياء

الانبياء اما بنو كاذب الادعاء النبوة واظهر الخوارق وكلاهما يبلغ حد التواتر
 على ان القرآن الكريم الذي اوحى اليه موجود وحفوظ وقد
 ادعى المخالفين هو را اعيدة الى معارضة باتيان اقصر سورة
 بين مثله قلم يقدر عليه وعدلوا عن المعارضة بالحروف الى
 المضاربة والمقارعة بالسيوف ولم يأت من زمنه عليه السلام
 الى هذا الزمان احد بمثله ولا بميل اليه سواء كان اعجازه للاسلوب
 البديع والتأليف العجيب المخالف لا تفكر فصحاء العرب في كلامهم
 في المطالع والمقاطع كما ذهب اليه بعض المتكلمين او لكونه في
 الدرجة العليا من فصاحت والبلاغة بحيث لا يقدر البشر على مثله
 كما ذهب اليه الجمهور وروي المجموع الامر من قال القاضي اوصفي
 الله اليهم اباهم عن المعارضة مع القدرة كما ذهب اليه لنظام وان
 كان من حكن في الكلام او حصر فهم بان سبلهم العلوم التي يحتاج
 اليها في المعارضة يثبت نبوة صلواته تعالى عليه وسلم عن معجزات
 المفاتيح للقرآن هذا في العقائد مولوي جلال نوري ابيت في
 العرضات المتقي ابو سيعود سؤالا ان الملاحظ ان طالب^{الفتي}

علم ذكره عنده حديث من احاديث النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقال
فقال اكل احاديث النبي صلى الله عليه وسلم صدق يعمل بها فاجاب
بانه يكفر ولا بسبب استغفامه الا نكاري وثانيا بالحاق الشين
للنبي صلى الله تعالى عليه وسلم ففي كفه الاولي ان اعتقاده يؤمن
بتجديد الايمان فلا يقتل والثاني ^{بنيته} الزندقة فيبعد اخذه
لا تقبل قوية اتفاقا فيقتل في الدر المختار وجاء من هريدي
وشهد في الربة التاسع على عقايد سيد امير المذكور محمد
يشير الفاضل ساكن قرية شل باندي وشهد ان سيد امير المذكو
قال ان كتابة القرآن بالماني جائز وهذا ايضا كفر لانه اهانته
القرآن واهانته القرآن كفر كما سند كرو من قال بخلق ^{القرآن} فهو كافر
كذا في الفصول العادية واذا انكر اية من آيت القرآن او تفسير
من القرآن او عاب كفر في الخزانة كذا في التاتارخانية اذا انكر
الرجل كون المعزوتين من القرآن لا يكفر وقال بعض المتأخرين يك
لانفقاد الاجماع بعد الصدر الاول على انهما من القرآن والصحيح
هو الاول لان اجماع المتأخرين لا يرفع الاختلاف ^{بذا} المقدم في الظن
اذا

في الربة
س

٤٥٠
مسألة إذا قرئ
القرآن بكفر
الدف فقد كفر

إذا قرئ القرآن على ضرب الدف فقد كفر رجل يقرأ القرآن فقال رجل
ابن جربانك حوفا كنت فقد كفر في الفتاوي عالم كبير من جلالنا في
إذا انكر آية من القرآن أو تسخر آية منه كفر ومن زعم أن المعوذتين
ليستا من القرآن قال صاحب المحيط أنه لا يكفر لأنه قد تأويل وبعض
المشايخ قال الله يكفر في قصر العلام في نوع آخر فيما يتعلق بالقرآن
إذا انكر آية من القرآن أو تسخر آية من القرآن فقد كفر ومن زعم
أن المعوذتين ليستا من القرآن فقد ذكر في فتاوي ابوليث ثم قلدي
أنه لا يكفر وروى عن ابن مسعود وإلي ابن كعب رضي الله عنهم أنهما
ليستا من القرآن وهذا الكلام تأويل فلا يكفر وبعض المشايخ على أنه
يكفر وحكى عن القاضى امام جمال الدين خالي أنه قال ذكر في تفسير
ابوليث حديثاً من أن المعوذتين ليستا من القرآن فأولئك عليهم
لعنت الله والملائكة والناس أجمعين ومثل هذا لو عيّد انما ورد
في حق الكفار وفي المؤمنين ولأن الأمانة اختصت بهد صدق
الأول انما من القرآن ولا اجتماع المتأخرين يرفع الخلاف المتقدم
والأول أقوى إلى الصواب ولا يجوز الاجتماع المتأخرين يرفع الخلاف

للتقدم عند الخيفة والي يوسف رحمهم الله على ما هو المذكور عند
 عامة المشايخ وعند علماءنا على ما ذكره شمس الأئمة السرخسي فبقي هذا كما
 تاويل صحيح فلا يوجب الكفر بخلاف ماذا انكرنا في الاخرى من القرآن
 فانه يكفر ولو قرأ القرآن على ضرب اللغو القصب فقد كفر رجل يقرأ
 القرآن فقال رجل أين جربانك طوفان أنت فهذا كفر في المحيط القاضي
 البرهاني وجاء من حريه وشهد في المرتبة العاشر على عقايد سيد امير
 المذكيون قال من أكل هذا السكر حرم عليه النار وهذا ايضا كفر لانه حكم
 يكون شخص معين غير منصوص عليه جنسيا هذا في نزع العيق لان في
 دعوى على الغيب وهذا ايضا كفر في الصحيح البخاري واحد ثنا سفيان
 عن اسمعيل عن الشعبي عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت
 من حدثك ان محمدا رأى ربه فقد كذب وهو يقول لا تدركه الابصار
 ومن حدثك ان لا يعلم الغيب الا الله فهذا صحيح رجل تزوج امرأة
 بغير شهود فقال الرجل المنة خدي را وينفجر اكلوه كرم قالوا يكون
 كفر لانه اعتقد ان رسول الله تعالى صلا له عليه وسلم يعلم الغيب وهو
 ما كان يعلم الغيب حين كان من الاجساد فكيف بعد الموت رجل قال

اعلم

الشهادة في المرتبة
العاشر

-3-

في تطبيق الفاضل ساكن بينه وشهد على ان يسجد المذلول

لا باطلاع الله تعالى
السرار من علم الغيب في هذه الآية

سجد

منه كانه فصد في ما قال فقد كفر بما انزل على محمد

اعلم السروقات قال الشيخ الامام محمد بن الفضل هذا لقائل ومن
صدقه يكون كافرا فان قال هذا لقائل انا اخبره باخبار الجن
اياي بذلك قال هو ومن صدقه يكون كافرا بالله تعالى عليه
وسلم لا يعلم الغيب الا الله تعالى لا الجن ولا ^{الا} نفس بقول الله تعالى
في الاحزاب فلما اثبتت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا
في العذاب المهين ومن ادعى علم الغيب كان كافرا في قاضيات
نوع اخر فيما يعود الى الغيب قالت امرأة لزوجها اتوسر خذاني
فقل انعم فقد هم كفر هكذا حكى عن الشيخ امام ابي بكر محمد بن الفضل
وهذا لان السري والغيب واحد ومن ادعى الغيب لنفسه يكفر وحكم
ان امرأة شداد او امرأة حلف بعثت اليه السحور في شهر رمضان
على يد جارية وابطال الجارية في الوجوع فالتمتته المرأة
بالجارية وطالة الخصومة بينهما الى ان قال لها فتعلمين الغيبة
فقلت نعم فكتب علي محمد بن الحسن في ذلك فكتب محمد ان جدد
النكاح فانما كفرت ومن قال لغير خديرا ورسولا ورايتوكواه كرا
يندم واراد به تهد يد بهذا ففيه اختلاف المشايخ وعلى قياس

هذه المسئلة يجب ان يكون في المسئلة التي ذكرناها في اول هذه
 النوع اختصارا ^{اختلاف} للمشايع رجل تزوج امرأة ولم يحضره شهود فقال لرجل
 خديرا ورسول راكواه كرم او قال خدي را وفريشكان راكواه كرم
 فقد كفر لانه اعتقد ان الرسول والمملك يعلم الغيب في فتاويه الاصل
 ولو قال فريشة دست راست راكواه كرم فم كفر شدة دست چپ راكواه كرم لا يكفر
 لانهما يعلمان ذلك لانهما لا يغيبان عنه في مجموع النوازل وان قال
 فلان خوار ميشو فقد اختلف المشايخ فمكفره ووجه لكفر ظاهره لان ادع
 الغيب وانما صاحبه الهامة فقال رجل يموت المرء من كفر لقائيل عند
 بعض المشايخ وانما خرج الى السفر فصاح العقوق فرجع من سفره فقد
 كفر عند بعض المشايخ وانما قال المجوس دست بريم هفاده است ويعتقد ما
 قال وليست حسنة فقد كفر وانما قال فلان بمر كخرش نخو اهد مردن بخش
 عليه الكفر ولو قال من بور وناود بدانم يكفر سئل الغضائ عن معنى
 قوله عليه الكفر اسلام بين آتى كا هذا وصدق بما يقول فقد كفر بما
 يقول فقد كفر بما انزل على محمد صاله تعالى عليه وسلم فقال الكاهن
 الشمر فيقل له هذا الرجل ~~فكفر~~ قال نعم فيقل له فان قال

قال الرجل
 الرضي بها
 الهامة
 كفره

هذا الرجل اذا اخبر عن اخبار الجن اياي قال وان قال هكذا فهو
 ساحر كاهن ومن صدقه فقد كفر لان اخباره يقع عن الغيب و
 الغيب لا يعلمه الا الله الا ترى قوله تعالى فلما خربت الجن ان يوكا
 يفعلون من الغيب فعلم الغيب لا يعلمه جن ولا انس هذا في محيط
 القاضي البرهاني من نفسه من جلد الثالث هكذا في فصول العمادي
 وجاء من هريرة درر شاه الفاضل ساكن قرية ابوه وشهد على ان
 سيد ميرزا كورستان نكاح الامة على الحرمة جائز ام لا فقال لا ينبغي
 ان تجعل الحرمة مرتدة في زوج بها اي بالامة وحكم هذه القول كفر و
 ذكر شيخ الاسلام خواهرزاده في شرح الميزان ان رضى بكفر الغير لما يكون
 كفر اذا كان يستحب والكفر يستحسنه وفي فصول العمادي اذا لقن
 الرجل رجلا كلمة الكفر فانه يصير كافرا وان كان على وجه اللغيب
 وكذا اذا امر الرجل امرأة الغيرة ان ترتد فاختارها لا يرتد وتبين هي
 من زوجها يصير الاخر كافرا هكذا روي عن ابي يوسف رحمه الله
 تعالى وعن ابي حنيفة رضى الله تعالى عنه ان من امر الرجل ان يكفر
 كان الاخر كافرا كمن امره ان يكفر وقال الفقيه ابو ليث رحمه الله

الشهادة في المروية
 الحادي عشر

تعالى عليه إذا لم يعلم الرجل رجلا كلمة الكفر يصير كافرا إذا علمه أو لم
بلا رقد دلالة رضى بكفر المأمور ومن رضى بكفر الغير يصير كافرا
وعنده أنه يكفر ^{لا من رضاء به} لكفر والرضاه بكفر رجل كفر بلسانه طائع وقلبه على
الإيمان يكون كافرا ولا يكون عند الله تعالى مؤمنا رجلا قال استقبل
أمرت أنه كفر يصير كافرا في قاضين ومن تكلم بكلمة توجب لكفر و
ضحك به غيره يكفر به الضاحك ولو تكلم بها وقبل القوم ذلك
منه فقد كفر ولو من رضى بكفر نفسه فقد كفر ومن رضى بكفر غيره
فقد اختلف المشايخ فيه وقالوا في السير الكبير مسئلة تدل على أن
الرضى بكفر الغير ليس بكفر وصوت ما ذكر في سير المسلمون إذا أخذوا
أو خافوا أن يسلم فكم هو بشيئ أي شد وفسه حتى لا يسلم أو حتى يوه
حتى يشتغل بالضرب فلا يسلم فقد ساو في ذلك ولو في
فقد كفر وأشار شمس الأئمة السرخسي في شرحه الحان هذه المسألة
لا تصح دليلا لأن تأويل هذه المسألة أن المسلمين يعلمون أن كبر
حقيقه ولكن يظهر الإسلام تفتية لينجو عن شئ القتل فلا يكون هذا
منهم رضاء بكفر وذكر شيخ الإسلام في شرح السير أن الرضاء بكفر الغير
أثنا

انما يكون كفر اذا كان يستجبر الكفر ويستحسنه اما اذا كان لا يستجبره
ولا يستحسنه ولكن احب الموت او القتل على الكفر لم يشرع فيه
بطبعه حتى ينتقم منه فقد لا يكون كفرا ومن قام في قوله تعالى ربنا
اطمس على قلوبهم وامواهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنون حتى يظفر
لرصحتهم ما اذعيناوه وعلى هذا اذا ادعى على ظالم انك الله على الكفر
او قال سلب الله عنك الايمان او دعى عليه بالفارسية خذني تعالى جان
تو كان راستانا فهد لا يكون كفرا ان كان لا يستحسن الكفر ولا يستجبه
ولكن تمنى ان يسلبه الله تعالى الايمان حتى ينتقم منه على ظلمه وايزاؤه
بالخلق وقد عشنا على رواية الجني فترحمهم الله تعالى ان لرضا
يكفر الغير كفر من غير تفصيل ثم ما يكون كفرا بخلافه بوجوبه
اجبا العمل في المحيط القاضي البرهاني ما قولك في رجل يقول
بامكان نبني بعد خاتم النبيين ويجوز مساوات عامة المؤمنين
مع خاتم النبيين في كثرة الثواب وقرب ربك لا باب ويجوز كون
افضل من خاتم النبيين في القرب وكثرة الثواب ببسوا وتوجروا
الجواب اما قولك بامكان نبني بعده صلوا عليه وسلم فقد صح

لا سلام أبو الفضل التتوفشتي في كتابه المسمى بالمعتقد في المعتقد
 يكفر من قال بامكان نبي يكون بعده وفضل الايمان بخاتم النبيين
 وحقق معنى ختم النبوة وإطال البحث وقال هذه المسئلة تبنيها
 بين الاسلامين لا يحتاج الى كشف وبيان وهذا المقدار الذي ذكر
 فام خلافة ان تغايط زنديق جاهلا كثيرا لما يجد حونا بان الله على
 كل شيء قدير والحاصل ان القدرة ليس فيها كلام بل الكلام في الشيء
 ما هو وفي ما اخبر عن رجل بانة يكون او لا يكون انتمى ملكضا من جما
 وقد نص وهو فيه وغير في غيره يكون اعتقاد حصول النبوة با
 لكسب كفر وعلو التكفير يتايد الى تجوز نبي مع نبينا صا الى عليه وسلم
 او بعده قال العلامة التايليسي فساد مذهبه غنى عن البيان
 كيف هو يوردي الى تجوز نبي مع نبينا عليه الصلوة والسلام او بعده
 وذلك يستلزم بتكذيب القرآن اذا قد نص على انه خاتم النبيين
 واخر المسلمين في السنة ان العاقب لا نبي بعدي واجتفت الاما
 على بقا هذا الكلام على ظاهره وهذه احد المسائل المشهورة التي
 كفرناجها الفلاسفة لعنهم الله تعالى وفي شرح تحفة المنهاج

في تنهاية البيان

في كتاب الردة ان كذب رسولا او نبيا او فقهيا باي منقص
 كان او صفرا اسمه مخفرا او جوز نبوة احد بعد وجود نبينا
 صا له ~~فصل~~ عليه وسلم يكفر ^{محمدي} عليه السلام بنى قبل فلا يرد منه عن
 النبوة بعد وجود نبينا صا الله عليه وسلم كتمني كفر مسلم بقصد
 الرضا ^{بنينا} لا تشديد عليه ومنه ايضا لو كان فلا ^{بنينا} ائمت به ان جوز ذلك
 يكفر على الاجم انتهى وقال على القار في زيل قول القاضي قال كل فندق
 قنوان ويمكن حمله على ان يجوز كون بنى مرسل بعد نبينا على السلام
 فيكون امره اشد ولهذا قال بعض علمائنا ان من ادعى النبوة فقال
 له قائل ظم المعجزة كفر وما قوله بجواز مساوات عامة المؤمنين
 مع صلى الله عليه وسلم فقد ذكر القاضي عياض قوله المعري هو مثله
 في الفضل الا انه لم يات به رسالة جبرائيل وقال وصدر البيت
 الثاني من هذه الفضل لتبشيره غير النبي صا له عليه وسلم في
 فضله بالنبي صا له عليه وسلم وقال العلامة الخفاجي في شرح الشفا
 وفيه من ترك الادب ملا يخفى وحاشاه من ان يرضى من له اسلام
 او ذوق فانه كفر بغير لذة والقاري في ذيل قول القاضي وبيان

صاحب

خصائصه التي لم تجتمع قبل في مخلوق قال ومن العلوم استحالة
وجود مثلهما بعده وفي شرح طريقة المحمدية من نفسه فمافقه
عن بعض الكرامية من جواز كون الولي افضل من النبي كفر
صنلال وفي كنز الفوائد وما هو اي الولي كالنبي في المنزلة ولا
يدانيه فضلا عن ان يفضل عليه عليه كما قال الكرامية وبعض ملاحدة
الصوفية اذا النبي معصوم مأمون من سوء الخاتمة مكرم بالوحي
ومشاهدة الملك مأمور بتبليغ الاحكام وارشاد الانام بعد انقضاء
بالكمالات التي ليس عند الولي قطرة من بحرها وهو منزه بجمع
اهل السنة الصوفية وغيرها حتى قال اكابرهم ان نبيا واحدا
افضل عند الله من جميع الاولياء ومن فضل وليا على نبي يخشى
عليه كفر بل هو كآخر انبياء وقال العلامة النابلسي في الطالب
اما المفروض على كل مكلف في حق الانبياء والمرسل عليهم
معرفة ما يجب في حقهم من صفات كمال المخلوق وليستحيل عليهم
من النقص ^{الذي لا} ويجوز عليهم من الاخلاق البشرية التي
لا كمال فيها ولا تنقص على ما سبقت في وادى ذلك ان يتعقد
امتيار

٤٥
 امتياز الانبياء عليهم السلام عن جميع الخلق بصفات من
 الكمال دون جميع الخلق عن صفات من النقص بعد اعتقاده
 امتياز الله تعالى عنهم وعن جميع الخلق من صفات من النقص
 انتهى وقد عرفت فيما سبق ان اعتقاد اهل السنة والجماعة ان
 الوحي لا يبلغ درجة النبي فضلا ان يتجاوزها وقد ذكر في شرح
 المواقف والمقاصد ان الاجماع منقول على ان الانبياء افضل
 من الاولياء وذكر في شرح ^{العقائد} المقاصد ان تفضيل الوحي على النبي كفر
 وصلا كيف وهو تحقير للنبي وخرق للاجماع كذلك في الطريقة
 المحمدية الكتاب الثاني في بيان قول الشهاداة على عقيدة سيد
 امير المذكور هل تقبل ام لا اعلم ان اكثر هذه الشهادات ليس
 فيه نضاب فلا يثبت به المدعي فاصح لك بان الادعاء من باب
 الدين فيثبت بخبر الواحد كذلك في حج العميق وذكر في العيون
 اذا خبر المرء الواحد يموت زوجها وبالردقة او باطلاق حلها
 ان تزوج ولو سمع من هذا الواحد رجل حل له ان يشهد قلال لان
 هذا من باب الدين فيثبت بخبر الواحد وان لم يوجد لفظ

بصفات من الكمال وتنزيهه لله تعالى
 بصفات من الكمال وتنزيهه لله تعالى

الشهادة كذا في قاضيان مع ان تلك الاخبار متواترة من جهة
المعنى مشترك وهي زندقه يتطو الكفر بالاصول عليه واظهار
للأيمان بالغم وهذا عند الفقهاء كما في المشارق وشرح البصائر
يفيد علم اليقين به قال قاضينا عضد الملة والدين في شرح مختة
الاصول وهي من قصايف ابن الحبيب اذا كثرة الاخبار في لوقا
واختلف فيها كل واحد منهما مشغل على معنى مشترك بينهما مجتمعة
او التزام حصل العلم بالقدر المشترك ويسمى المتواتر من جهة
المعنى وذلك كوقائع حاتم فيما يحكى عطاياه من اهل وفرس
وعين وثوب فانها يتضمن جوده فيعلم وان لم يعلم شي
من تلك القضايا كوقائع علي رضي الله عنه في حروبه من
انهزم في خيبر كذا او فعل في احد كذا الى غير ذلك فان قيل
بالالتزام على شجاعة وقد تواتر ذلك وان كان شيء من ذلك الجز
لم يبلغ درجة القطع واعلم ان الواقعة الواحدة لا يتضمن لشجاعة
والشجاعة بل القدر المشترك من الجزئيات ذلك وهو متواتر لان
احادها يصدق قطعاً بل بالعادة انتهى في الحاد وقد تظاهرت

صارت متواترة المعنى بمنزلة الجماعة على رضى الله عنه وجود
 حاتم فاجاب بان بلوغ مجموعهما وصل الى حد التواتر كما في التراجع
 فومنها ما تواتر الاحاديث الواردة في باب الفضل والقدر ويكون الكائنات
 بتقدير الله تعالى ومشيئته والكانت احادا الا انها متواترة المعنى
 المتجاعة على رضى الله عنه وجود حاله وكلها صحاح ينقل الثقات
 مثل البخاري ومسلم وغيرهما في غرر الفوائد ودرر الفوائد
 المسمى بشرح مقاصد حد التواتر والكانت تفصيلها احادا كشجرا
 عة على رضى الله عنه وجود حاتم وهي مذكورة في كتاب السير
 في شرح عقايد المنسفي من انكر المتواتر فقد كفر ومن انكر المشهور يكفر
 عند البعض وقال عيسى ابن ايان يحنل ولا يكفر وهو الصحيح ومن
 انكر خبر الواحد لا يكفر جاحدا كذا في فتاوى عالم كبير وفي الصغرى
 ولو اشهد اثنتان ان فلانا طلق امراته والنزوح غايب لا يقبل وان
 شهد عند المرأة فقبل ويتزوج اخر وكذا لو شهد عندها رجل
 عدل قال والشهادة والاخبار عند ولي المرأة كالشهادة ولا
 اخبار عند لها وفي شهادات ولنا وفي قاضينا رحمة الله تعالى

ولو شهد عند المرأة واحد يلقه زوجها او بطلانها
حل لها ان يتزوج في الذخيرة البهرانية وكذا في الفصول
العمادي الفقه في ذلك ان حرمة المصاهرة بالنظر والمس خير
ثابتته يدل ليل يوجب العلم من كتاب او خبر متواتر ومشهور
او اجماع وانما يثبت بالخبر الواحد والقياس والخبر الواحد حجة
في حق العمل وليس حجة في حق العلم والقياس كذلك فيكون
العمل لا يفتقر حرمة المصاهرة بالمس والنظر في حق العلم كذلك في محيط القاطن
البرهاني من جلد الثالث ولا يقبل شهادة العدو وان كانت تعد
اسباب الدنيا ويقبل ان كانت بسبب الدين كذلك في خزائن المفتين وفي
مجمع البحرين ويقبل شهادة العامل كذلك في نور العين وكل انسان
خصم في حق الله تعالى فنقبل شهادة فيه قبلت بدون الدعوى
كذلك في الفصول وفي الاخبار عن امور ديني نحو الاخبار عن
نجاسة الماء وطهارته في الاخبار عن حرمة المحل واباحته
وما يتصل بذلك في تعارض الخبرين في نجاسة الماء وطهارته
وفي حرمة العين واباحته وخبر الواحد يقبل في الديانة

كالحل والحرمه والمطهارة والتجاسة اذا كان مسلما عدلا او انشى حرا او عبدا
 محدودا ولا يشترط لفظ الشهادة والعدالة كذا في الوحين الكرومي
 رجل اشترى لحما فلما قبضه فاحبزه مؤمن ثقة خالطه لم يخزير له
 يسعه ان ياكله كذا في لنا تار خانية مسلم اشترى لحما قبضه فاحبزه
 مسلم ثقة انه قد خالطه لم يخزير له يسعه ان ياكله كذا في لنا تار
 خانية مسلم اشترى لحما قبضه فاحبزه مسلم ثقة انه ذبيحة المجوس
 فانه لا ينبغي للمشتري ان ياكل ولا يطعم غيره لان الخبوا خبر بحرمه
 العين وبطلان الملك وحرمة العين حتى الله تعالى فيثبت بخبر الواحد
 واما بطلان الملك لا يثبت بخبر الواحد وليس من ضرورة ثبوت الحرمة
 بطلان الملك واذا ثبتت الحرمة مع بقاء ملك العين ههنا لا يمكن الرد
 على بائعه ولا ان يجلس الثمن على البائع الا لم يبطل البيع ولو انه لم يشتري
 اللحم ولكن الذي كان اللحم في يده اذن له بالتناول فاحبزه مسلم
 لشقة انه ذبيحة المجوسي لا يحل له ان ياكل ولو انه اذن له بالتناول ثم
 باعه منه بعد اذن او ملك بسبب اخر ميراث او هبة ثم اخبر مسلم
 ثقة انه حرام العين لا يحل تناوله كذا في فتاوي عالم كبير الابا لنا تار

في بيان قوت الزنديق هل تقبل أم لا بينوا توجروا نفع آخر ويعرض
الاسلام على المرتد والمرتكب حرا وحره عبدا كان او امته فان اسلم المرتد
فيها والا قتل الاصل في قتل المرتد قوله تعالى عليه السلام من بدل دينه فا
قتلوه واجماع اصحاب رضوان الله عليهم اجمعين انهم رادوا لك
ونقل عن غيرهم خلافة والمعنى فيه انه ينفسو الرد صار حربيا علينا
لان له هبة صالحة للحرب وقد قام به الباعث على الحرب وهو
الكفر فاقيم ذلك مقام حقيقة الحرب في وجوب قتله او في باحته
كما في الكافر الاصلى لانه لا بد من عرض الاسلام لان الظاهر انه لا يرتد
الا بشبهة وخلصت عليه فيستحب له عرض على الاسلام بجواز ان يرتد كسر
تلك الشبهة فزيلها ولا يجب عرض الاسلام لانه ممن بلغته الدعوة
والكافر اذا بلغته الدعوة لا يجب الدعوة مرة اخرى بل يستحب قتله
هم شانه اذا عرض عليه الاسلام والي ان يسلم قتل من ساعته ولا يؤخر
قتله في ظاهر الرواية الا اذا استعمل فيمهل ثلاثة ايام وفي النوادر
عن ابى حنيفة والي يوسف رحمهم الله تعالى انه يستحب للامام ان يمهل
ثلاثة ايام استعمل او لم يستعمل لوجا ان يسلم وهذا لما ذكرنا ان لا يرتد

لا يكون الا بشبهة وعند زوال الشبهة يعود الى الاسلام ولا بد لزوال
الشبهة من ثلث مل ولا بد للتامل من مدة فقد رنا ذلك بثلاثة ايام
وقد صح ان رجلا قدم علي عمر رضي الله عنه فقال له هل من مغيرة خبر
فقال له نعم رجل منا قد ارتد فقتلناه فقال له عمر لو ليت منه ما وليتم
لكنت جسته ثلاثة ايام نعم عرض عليه السلام في كل يوم فان اسلم فيها
ولا قتلتته وجه ظاهر الرواية وهو الجواب عن التسك بحديث عمر رضي
الله عنه ان الحكم في ذلك الوقت كان كذلك فقد بان فيهم من هو
حديث العهد يا اسلام ومن كان حديث العهد بالاسلام وبما يظن
له بشبهة فيرجع عن الاسلام بتلك الشبهة ويعود عند زوال الشبهة
ولا بد لزوال الشبهة من مدة فاستحب الامهال فظنما في زمانه ان قد
استقر حكم الدين وتبين الحق فالشك بعد ذلك ظاهر يكون
عن تعنت مع احتمال ان يكون بشبهة فيؤجل الازالة الشبهة و
اذا لم يطلب حمل على انه منقصة فتقبل الازالة لتعنته فان اسلم يحل
سبيله واسلامه ان ياتي بكلمة الشهادة ويتبري عن الاديان
كلها سوى دين الاسلام فان تمام الاسلام من اليهودي بالتبري

عن دينه والمرقد ليس له ملته معينة فتمام الاسلام في حقه
بالتبوي عن الاديان كلها وان تبرأ عما انتقل اليه كفى لحصول
القصد فان اردت ثانيا وثالثا كذا يجعل به في كل مرة وانما اسلم خلق
سبيله لقوله تعالى ولا تلقون القى ليكم السلام لست مؤمنا من
غير فصل بين المروة الاولى والرابعة والخامسة وكان علي وابن
عمر رضي الله عنهما يقولان يقتل في المروة الرابعة الاحالة ولا يقبل
توبته لانه ظهرا مستخف مستمزي واستند لا بظاهر قوله تعالى ان
الذين امنوا ثم كفروا ثم امنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر
لهم ولا ليهدى لهم سبيل الاية التي قلوناها كذا في المحيط القاضى
البرهاني من جلد الثالث وقد اتفق الاثمة على ان من ارتد عن
الاسلام وجب قتله وعلى ان قتل الزنديق واجب وهو الذي يست
الكفر ويتظاهر الاسلام كذا في ميزان الشعراني في حكم كتاب مسلم
ان في قبول التوبة من المسلم لاختلاف العلماء قال بعضهم لا يستاب
فيقتل بلا مبال وقال بعضهم يستتاب ثلاثة ايام ويصرف عليه كل
يوم فان تاب فيها والا قتل وقال بعضهم تنفع توبة عند الله تبارك
ونقل

وتعالى ولكن لا يدفع القتل عنه لقوله عليه السلام فاقتلوه
وحكا ايضا عن عطاء انه كان ممن ولد في الاسلام انه لم يستب
ولو اقر بما سب او قماري عليه لا الى التوبة منه فقتل على ذلك
كان كافرا ميوتا للمسلمين ولا يغسل ولا يصلي عليه ولا يكفون
فستر عورته ويوارى كما يفعل بالكفار ولما اذا انكروا ولم يقل
عليه نيت او تراب او رجع تبرأ عن الارتداد ودخل في دين الاسلام
بل الى بكلمة الشهادة ثم مات او قتل حدا مات مسلما غسل وكفن
وصلى عليه ودفن في مقابر المسلمين كسائر اهل الاسلام هذا زبدة
ما فهم من شفاء القاضي عياض رحمه الله تعالى في شأنه واقواله
ولهذا يظهر ان من كفر من جواز الصلوة على مثله فقد ضل سؤا
السبيل وقد تقدم احوال من تكلم بهذه الكلمات من عند نفسه
واما اذا حكى عن غيره اذا كان الحاكى ممن قصد بان يؤخذ منه
العلم او رواية الحديث او يقطع بحكمه او يشهادته او كان من يفظ
العامته او يودب الصبيان ونقل ذلك على وجه الاستحسان
يجب على من بلغه ذلك عن الأئمة المسلمين انكاره وبيان كفره و

ر

فساد قوله يقطع ضرره عن المسلمين والنزويق اذا تاب بعد
القدرة لا تقبل توبة عند مالك واليث واسحاق واحمد رحمهم
الله وتقبل عند الشافعي رحمه الله وفيه اختلاف بين الا عظم
والي يوسف رحمهم الله تعالى وحكي ابن المنذر عن ابي ابن ابي
طالب رضي الله عنهما انه تقبل توبة للفرق بين من سب الرسول
صلی الله عليه وسلم وبين من سب الله عز وجل ان المختار ان
من صدر منه ما يدل على تخفيفه عليه لصلوة والسلام بعد
وقصلا من عامة المسلمين يجب قتله ولا تقبل توبة بمعنى
الخلاص عن القتل كذا في جليل والفرق بين سب النبي صلى
الله عليه وسلم وبين سب الله تعالى انه يقبل توبة من سب
الله تعالى دون من سب النبي عليه الصلوة والسلام كذا في
خلاصة الكبرى كل مسلم ارتد فتوبة مقبولة الاجماع
من تكررت ردته عيما هو واوال الكافر بسب النبي من الانبياء
يقبل حلا ولا تقبل توبته مطلقا ولو سب الله تعالى قبلت
لانه حق الله تعالى فيكف والاو حق العهد لا يرد بالتوبة ومن

شك في عذابه وكفره وكفره تمامه في الدرر في فصل الجزية
مفر بالبرازية وكذلك لو بغضه بالقلب فتح واشباهه وفي فتاوي
المصنف ويجب الحاق الاستواء والاستخفاف به لتعلق حقه
ايضا وفيها سئل عن قال لشريف لعمري الله والديك والديا الذي
خلفوك جميع المضاف يعم ما لم يتحقق عملا خلافا لابي هاشم وامام
الحرمين كما في جميع المجموع وحينئذ فيم حضرت الرسالة فينبغي
القول بكفره ولذا كفر بسببه لا فتوبة له على ما ذكره البرازي وتوارد
الشارحون نعم ولا حظ قول ابي هاشم وامام الحرمين باحتمال العمد
فلا كفر وهو الايق عند هبها التصريحهم بالليل الى ما يكفر فيها من نقص
مقام رسالته بقوله بان سببه صلى الله عليه وسلم او بفعله بان يغضه
بقليه قتل حله كما امر التصريح به في المختار كل كافر كتاب فتوبة مقبولة في الدين
والاخرى الا لكافر بسبب النبي صلى الله عليه وسلم وسائر الانبياء وسبب
الشيخين رضي الله عنهما واحدهما وبالسحر ولا بامر بالزندقة ارجح
قبل التوبة كذا في الاشياء والنظير وفي الحموي شرح الاشياء النظائر
وفي الحموي شرح الاشياء النظائر قال فقهه ابو الليث اذا قال اب اسحر

قبل ان یؤخذ تقبل توبه ولا یقتل وان اخذ تم تاب له یقبل توبه
 ویقتل وکذا الزندیق المعروف الدعی والفتوی علی هذه القول انتمی
 وفي المشارق حاشیة البیضاوی ان الزندیق ان تاب قبل الاستمرار
 بذلك قبل توبه والا فلا تقبل ویقتل کالساحر انتمی وفي العینی شرح
 اکثر وکذا ان الزندیق تقتل لا یقبل توبه فی العیون لا یقبل توبه
 بلاجماع الا عند الشافعی رحمه الله معلوم شد که مذهب که بنائی او بر تقیه
 باشد و مخالف ظاهر یا باطن باشد بدتر است از مذحبه که صاحبان و اشکار
 انکار کنند زیرا که بر حال درونی صاحب تقیه اصلا اعتقاد نمی ماند و اقرار و
 انکار او اگر چه اجماعا صحتی باشد کاذب می ماند لهذا علماء نوشته اند که لا یقبل
 توبه الزندیق یعنی قبر اگر در نمی شود توبی ز ندیق و معنی این کلام آنست که
 مردم را اعتماد بر توبه او متصور نمی شوند و زیرا که طریق اطلاع بر توبه اش
 همین اقرار زبانی اوست پس اقرار زبانی او بنا بر آنکه قائل بتقیه است محل اعتماد
 نیست و معنی این کلام این است که اگر از توبه دل و صدق نیست از باطل خود بر گرد
 باطن او صفا شود عند الله نرود و عطره است زیرا که او تعالی دانی لسان و اشکار
 و احوال قلبیه در بند را میداند و مردم را علم فی الصلوات ممکن نیست الا
 بتوسط

بتوسط اظهاري كذا في القيسر فتح العزيز من نفسه من جلد الاول ومن
 سورة البقرة قال ابوليث الزنديق معروف زندقته انه لا يؤمن
 بالآخرة ووحدة نية الخالق وان قلب ليسوا الزنديق من كلام لعز
 ومفناه على ما يقول العامة محمد دهرى وعن ابن دريد انه فارسي
 معرب واصد زندي اي من يقول يدوام الدهر وفي القاموس الزنديق بالكس
 من الشنوية او القايل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية
 او من يبطل الكفر ويظهر الايمان او هو معرب زندي من اي دين المرات وجميع
 زنادقة اورناديق وتند زندق والاسم الزندقه كذا في الحديقة شرح
 طريقة المحمدية من نفسه واسناد الخوارج اليه خص باسم الدهر والكان
 لا يثبت الباري تعالى خص باسم المعطل والكان مع اغتراف بنبوة النبي
 صاله عليه وسلم واظهاره شفا من الاسلام يبطل عقايدهم كفر بالانفاق
 خص باسم الزنديق وهو في الاصل منسوب الى زيد اسم كتاب اظهره من
 ولا في ايام قباد بن نعم ان تاولنا المجوسي الذي جارية زردشت الذي يزعمون
 انهم يسمون كذا في غير الفرائد ودر الفوائد المسمى بشرح مقاصد والكافر
 بسبب اعتقاده السحر لا توبة له ولو اضره في الاصح يسمها في الامر صا

بالفساد وذكره النبي صلى الله عليه وسلم قال وكذا الكافر بسبب الزندقه لا توبة
له وجعله في الفتح ظاهر المذهب لكن في خطر الحاشية الفتوى على
انه اذا اخذ الساحر الزندقه يقول المعروف في الداعي قيل توبة ثم تاب
لم يقبل توبة ويقتل ولو اخذه بعد ما قبلت وافاد في السراج ان
الخفاف كالساحر لا توبة له وفي التتبع الكاهن يقتل كالساحر
في حاشية البيضاوي عند قوله ^{آمنوا كما آمنتم} ~~الناس خط لما خسر~~
الداعي الى الحاد والاباحي كالزندقه وفي الفتح المنافق
الذي يبطن الكفر ويظهر الاسلام كالزندقه لا يتدين بدين
ولذا من علم انه ينكر في الباطن من بعد الضروريات كمرئته
الخمر ويظهر اعتقاد حرمته وتماص فيه وفيه يكفر الساحر
بتعلمه وفعله اعتقد تحريمه اولا ويقتل انما في دار
المختار ووعاب نبيا يكفر وفي اليتابع لوعاب نبيا يكفر
في اليتابع ووعاب النبي صلى الله عليه وسلم بشئ من العيوب يكفر لان استخفافه
به وفي الاصل من سب رسول الله صلى الله عليه وسلم او غيره من
النبين مسلم او كافر قتل وفي المحيط من شتم النبي صلى الله عليه وسلم او اهانت او عاب
في

مسألة اذا شتم
النبي أو غيره
من النبي لا يقبل
توبة الله

في امور دينه اول شخصه وفي وصف من اوصافه سواء كان الشاتم مثله
من امتة او غيرها وسواء كان من اهل الكتاب او غيره ذميا كان او حريا سواء كان
لشتم او الاهان او العيب صادرا عنه عمدا او قصدا او سهوا او غفلة او جارا
فقد كفر خلوي بحيث ان تاب لم يقبل توبة ابل لا غفر الله ولا عند رسول الله
عليه السلام ولا عند الناس وحكم في المشرقة الممطرة عند متأخر المجتهدين
اجماعا وعند اكثر المتقدمين القتل قطعا ولا يداهن السلطان وتأييده
في حكم قتله كذا في خلاصة الكبرى من كتاب الفاظ الكفر والثاني
بفيل الزندقة فيعد اخذه لا تقبل توبة اتفاقا فيقتل وقبلة تختلف
في قبول توبة فعند الجنيحة تقبل فلا يقتل وعند بقية الامة لا
تقبل ويقتل حدا فلذلك ورد امر السلطان في سنة لقصاص الممالك
برعاية رعا الجاهليين بانهم اذا ظهر صلاحه وحسن توبته واسلامه
لا يقتل ويكتفي بتعزيره وجهه عمدا بقولا امام الاعظم رحمه الله عليه
ان لم يكن من اناس يفهم خبرهم يقتل عمدا لقول الائمة ثم في سنة
لقد رده الامم بامر اخر فينظر القاتل من اي الفريقين هو فيعمل مقتضا
الشي فالجفظ وليكن التوفيق او الكافر بسبب الشيخين ويسبب احدهما

في البحر عن جوهرة معزى بالشهيد من سبب الشيخين او طعن فيما
كفر ولا يقبل توبة وبه اخذ المدبوسي وهو المختار للفتوى انتهى
در المختار انتهى في نصاب الاحتساب والمحادية والفتاوى ورد
المختار وقاضخان وغايه وغيرهما من الكتب لفقهاء فمن ادعى الالو
هية من اعلمنا جاداعا قلا بالغوا ونكر فريضة الصلوة وسائر العبادات
البدنية يظواهر ادلة الشريعة بالصفات المعروفة فيتم مدعيها
بواطنها وادعى الحول والاتحاد وحل التمتع بالنساء لاجبية
بلاجمية شرعية وحل الحارم كنس يظهر الاسلام ويقبل الاحكام و
يظن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق عند مخالفين ويظهرها
عند من ائقيه ويدعو الناس اليه معروفا بما وبيعي في الارض با
الفساد في الدين بافساد عقائد المسلمين ويتوب اذا اخذ تقيته وتكر
من هذه التوبة والعود ويراد منه الفساد ويوما فيوما فاذا قدر على
الاسلام وحكام المسلمين هل يجب عليهم قتله ودفع فساد نصرته لدين
محمد صلى الله عليه وسلم ولوتايب في هذه الحالة هل تقبل توبة
والحلال ان قبول التوبة يؤدي الى هدم قبول التوبة الزندق

هدم ما يؤدى للاسلام وشرايعه بينوا ونجروا اجاب جميع
العلماء بالاتفاق يجب قتله ولا يقبل توبة نصرة لدين بني صالح
الله عليه وسلم واخلاء العالم عن مثل هذه الفساد وفي التناقضات
قتل القرامطة في الجملة واجب واستيصالهم فرض الزنديق والاباحي
المصر وفان الداعيان بالفساد لا يقبل توبة عما وجب على الولاة
قلع مادة الفساد وترويح الدين بنبيه صلى الله عليه وسلم الواجب
في مثل هؤلاء من القرامطة اذا عشر ناعليهم على السلطان اولائهم
على فقه الاسلام فان بيان ان يجبوا في ذات الله تعالى يقتلهم ودمار
اصولهم ولا تقبلوا توبة ولا عذر الكذا في الفتاوى الجواهر وفي شرح
المقاصد من اعترف بنبوته رسول الله صلى الله عليه وسلم واظهر
شعائر الاسلام ولكن يبطن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق فهو
زنديق وفي خزنة الفتاوى وان كان مع اعتراف بنبوته رسول الله صلى
الله عليه وسلم واظهار شعائر الاسلام يبطن عقائد هو كفر
بالاتفاق خصوص باسم الزنديق وفي الرسائل القرامطة هم الذين
يكون ظاهر الشريعة ويدعون بواجبها وفي كتاب المسمى بالاختيار

عن الكفار وقال بعضهم النساء كالرياحين ويجوزن وطعن من
غير تكاح كما يجوزن شم الرياحنة وهو كفر بلا اتفاق وفي شرح المختصر
الوقاية لولا فافضل رحمة الله عليه وذكر في خزانة الفقه انه يجب قتل
الاسماعيلية وسائر الملاحدة الذين قد علم منهم اعتقاد الكفر كسائر الزنادقة
مع اظهائهم التوبة فانهم لا يستتابون لانهم باطنية وفي المتفق
المعروف في جهار فدهي في مسائل السحرة والتفوق على ان الزنديق وقد اتفق الا
تمة على ان من ارتد عن الاسلام وجب قتله وعلى ان قتل الزنديق واجب
وهو الذي سركه ويظهر بالاسلام كذا في كتاب ميزان الشعر الخ الذي
يسركه ويظهر الايمان يقتل ويختلفون فيما اذا قاتل هل يقبل توبته ام لا
فقال ابو حنيفة رحمة الله عليه في اظهر الروايتين عنه ومالك واحما
اظهر الروايتين عنه لا يقبل توبة وقال الشافعي وابو حنيفة رحمة الله
في روايتين عنه لا يقبل ذلك وفي كشف العقائد في قبول توبة الزنادقة
وجهاان احدهما يقبل والثاني لا يقبل وقال ابو دباري رحمة الله عليه
وعليه العمل للتأخيرين في التنازع خاتمة ذكر بعض اصحابنا رضي الله
ان فقها البلخ افتوا بابا وقتله دمه واحرق ديارهم لما ظهر واعند

فصنوب بعضهم بالسيطرة ثم قتل واقل ما تجب من المعاملة معهم
ان يعزروا ويحبسوا هذا في السجن كذا في كتاب تحفة الصالحين وروى
سفيان الثوري ان كان يقول البدعة احب ابليس من كل المعاصي
لان المعاصي يتاب عنها والبدعة لا يتاب عنها وسبب ذلك ان صاحب
المعاصي يعلم بكونه هر تكب المعاصي فيرجي له التوبة والاستغفار
واما صاحب البدعة فيعتقد انه في طاعة وعبدادة ولا يتوب ولا يستغفر
وهذا ما حكى ابليس انه قال قصمت ظهر بني ادم بالمعاصي والاوزار
ظهرى بالتوبة والاستغفار فاحدث لهم دنوباً لا يستغفرون منها ولا
يتوبون عنها وهي البدع كذا في كتاب خزينة الاسرار لمجالس الابرار في
المجلس الثاني من عشر في اقسام البدع واحكامها وفي بعض المسائل يكون
البدعة حسة ولا يوجب توبة فنقول بان البدعة على خمسة اوج الكلام
والله والكلام في كلام الله وكلام في قدرة الله والكلام في افعال عبيد الله
والكلام في اصحاب رسول الله فمن تكلم في الله او في كلام الله او
في قدرة الله فيغير حق فهو كافر بك خلاف ومن تكلم في افعال عبيد الله
والاصحاب رسول الله اذا كان مخالفاً للنصوص الصريح او الخبر المتفق عليه

او الاجماع فان لم يوجب الكفر بلا خلاف وان كان ذلك مخالفا للقياس
اول خبر الواحد ويكون ذلك تاويلا في محل التاويل يوجب شيمته التاويل
فانه لا يوجب الكفر ويكون بدعة سيئة ويوجب لتوبة واما بدعة
كثرة القرآن بالجمع بالسياقة والغناء اذ لم يخرج عن حدة وقسرت
القرآن بالجمع وكتاب القرآن في ثلثين جزءا والاذان على سبيل الغناء
اذا لم يخرج عن حده فان لم يكن بدعة ولكنها حسنة لا يوجب التوبة
ثم القتال مع اهل الاهواء انا ظمرت بدعتهم بحيث يوجب الكفر فانه
يباح قتلهم اذا لم يرجعوا اوله يتوب جميعا وانا تابوا واسلموا فانه يقبل
توبتهم جميعا وقال بعضهم يقبل توبتهم جميعا ^{الا} بالاحية والغالية و
الشيعة من الروافض وكذلك في قرامطة والزنادقة من الفلاسفة لا ي
توبتهم بحال من الاحوال ويقبل بعد التوبة كما هو قبل التوبة لانهم لم
يعتقدوا بالصانع حتى يتوبوا ويرجعوا اليه وقال بعضهم ان تاب قبل الاخذ
والاظهار فانه يقبل توبة وان تاب بعد الاخذ والاظهار فانه لا يقبل
توبته ويقبل وهذا القياس قول الجنيته رحمة الله عليه كذا في التمهيد
ابو شكور السالي ويكفرون اصحاب نبينا صلى الله عليه وسلم علمت
ان هذا

ان هذا غير الشرط في سمي الخواص بيان بل هو لمن خرجوا عن سيدنا علي
 رضي الله عنه ولا يتكفي فيهم اعتقادهم كفر من خرجوا عليه كما وقع في
 زماننا عبد الوهاب الذي خرجوا من نجد وتقلبوا على الحرمين وكانوا
 ينتحلون مذهب الحنابلة لكنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون وان من خالف
 اعتقادهم مشركون واستباحوا بذلك قتل اهل السنة وقتل علماءهم حتى كثر
 تعالى شوكتهم وخرّب بلادهم وظفر بهم عساكر المسلمون عام ثلثين وثلثين
 ومائتين والفا كذا في رد المختار الجزء الثالث في باب البغاة المعروف بالثاني
باب الرابع في بيان الساكت والمشكوك والمتلجب في تكفير سيد امير
^{تبارك و}
 وتوابعه ومقتدومه واذ قال الله تعالى يا ايها النبي جاهد الكفار
 والمنفقين واغلظ عليهم قال ادخل عليكم رضواني فلا يستخط عليكم
 ابدا جاهد الكفار بالسيف والمنفقين بالحجة واغلظ عليهم في الجهاد
 جميعا ولا تحاربهم وكل من وقف منه على فساد العقيدة قصده
 الحكم ثابت فيه جاهد بالحجة وتستعمل معه الغلظة ما امكن منها
 عن ابن مسعود ان لا يستطع فليكفر في وجهه فان لا يستطع فبقبله
 يريد لكرهته والبعضاء وتبرؤ منه كذا في تفسير الكشاف في سورة

التوبة من جلد الأولى وان لا يكاثرا هلا البدع ولا يلد منهم ولا
يسلم عليهم لان امانا احمد بن جنبل رحمة الله قال من سلم على صاحب
بدعة فقد احبه لقول النبي صلى الله عليه وسلم افشوا السلام بينكم
فما تبوا ولا يجالسهم ولا يقرب منهم ولا يهينهم في الاحياء والاوقات السوء
ولا يصلي عليهم اذا ماتوا ولا يترحم عليهم اذا ذكروا بل يبائسهم ويعاد لهم
في الله عز وجل معتقدا بطلان مذهب اهل بدعة ككتساب ذلك الثواب
الجزيل والاجر الكثير وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نظر الى
صائدة بغضاله في الله ملاء الله قلبه امنا واما ناس من انصار صاحب بدعة
بغضاله في الله امناه يوم القيمة ومن استخف بصاحب بدعة رفع الله
تعالى في الجنة مائة درجة ومن لقيه بالبشري وبما يسره فقد استخف
بما انزل الله تعالى على محمد صلى الله عليه وسلم وعن ابي المغيرة عن
ابن عباس رضي الله تعالى عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم الى الله عز وجل ان يقبل عمل صاحب بدعة حتى قال يدع
وقال فضيل بن عباس من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و
اخرج نور الايمان من قلبه واذا اعلم الله عز وجل من رجل ان

مبغض لصاحب بدعة رجوت الله تعالى ان يغفر ذنوبه وان قل عمله
 واذا رايت مبتدعا في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل بن عياض
 سمعت سفيان بن عيينه يقول من اتبع جماعة مبتدع لم يزل في سخط
 الله تعالى حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال
 صلى الله عليه وسلم من احدث حدثا واوحي محدثا فعليه لعنة الله و
 الملائكة والناس اجمعين ولا يقبل الله منه الصبر والعذل يعني
 بالصرف الفريضة وبالعذل التافلة وعن ابي ايوب السجستاني
 انه قال اذا حدثت الرجل بالسنة فقال رعا من هذا وجد ثنا بما في
 القرآن فاعلم انه ضال كذا في غنية الطالبين وروي عن عائشة
 رضي الله عنها انها اعلن على هدم الاسلام ومن تبتم على وجه المبتدع
 فكما اعلن على هدم الاسلام وقال النبي صلى الله عليه وسلم من احدث
 في الاسلام او اوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين
 ولا يقبل منه صفا ولا عدلا وقال النبي صلى الله عليه وسلم ثلاث لا يجيتر
 لهم الفاسق المعطن والمبتدع والسلطان الجابر وقال النبي صلى الله عليه
 وسلم اترغبون عن ذكر الفاجر انكم كالفاجر بما فيه كي يحذر الناس

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من اقر
 صاحب البدعة صح

ففتح ما قلنا لك في التمهيد أبو شكور السالمي بيان مراتب يبغضون
في الله وكيفية معاملتهم فان قلت اظهار البغض والعداوة بالفعل
ان لم يكن واجبا فلا شك انه مندوب اليه والعصاة والفساق على مراتب
مختلفة فكيف ينال الفضل بمعاملتهم وهل يسلك بجميعهم مسلكا واحدا
ام لا فاعلم ان المخالف لامر الله تعالى لا يخلوا ما ان يكون مخالفا في
عقيدته او في عمله والمخالف في العقيدة اما مبتدع او كافر والكافر
ما دعي الى بدعته او ساكت اما بعجزه او باختياره فاقسام الفساد
في الاعتقائات الثلاثة الاول الكفر بالكفران كان محاربا فهو مستحق
للقتل والارقاق وليس بعد هذين الاخرين امانته واما الذي
فانه لا يجوز بالاعراض عنه والتحقيق له بالاخطار الى ضيق طرق
ويتركه لمقاتلته بالسلام فاذا قال سلام عليك قلت وعليك والاول
الكفر عن مخالفتته ومعاملتته ومولاه فاما الانبياء مطهرين ولا
ستر سال اليه كرايت رسول الى اصدقا فهو مكروه كراهة شديدة
يكاد ينتمى ما يقوى منه الى احد الخمرية قال الله لا تجد قوما
يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو

كانوا يدعونهم وابناءهم الآية وقال عز وجل يا ايها الذين امنوا لا
 تتخذوا عدوي وعدوكم اولياء الآية وقال عليه الصلوة والسلام
 المسلم والمسلم لا تتخذون من دينكم المبتدع الذي يدعو الى بدعة
 فان كانت البدعة بحيث يكفر بها فامره اشد من الذي لا يكفر
 بجزية ولا يسلمح يعقد ذمته وان كان مما لا يكفر به فامره بينه
 وبين الله اخفا من امر الكافر لا محالة ولكن الاخر في الانكار عليه
 اشد من الكافر غير متعدي فان المسلمين والكفرة فلا يلتفتون
 الى قوله الاولي يدعي لنفسه الاسلام واعتقاد الحق اما مبتدع الذي
 يدعو الى البدعة ويؤرخ الى ما يدعو اليه حق فهو سبب لغواية
 الخلق فشره متعدي فالاستحباب في اظهار بغضه ومعاداة
 والانقطاع عنه وتحريمه والتشريع عليه ببدعة وتنفير الناس
 عنه اشد وان سلم بخلاوة فلا بأس برده جوابه وان صليت ان
 اعراض عنه والسكرت عن جوابه بقبيل في نفسه بدعة ويؤخذ
 في رجزه فتور الجواب اوله لان جواب السلام وان كان واجبا فليست سقط
 ما ذكره في مصلحته حتى يسقط يكون لا انسان في الحمام او في قضاء

حاجته وغرق الزجرهم من هذه الاعراض وان كان في سلا فترك الجواب
اولا بتغير الناس عنه وتبينها بدعة في اعينهم وكذا لك الاول كلف الاحسان
اليه ولا عانة له لا سيما فيما يظهر للخلق قال عليه السلام من انتم صاحب البدعة
سلا والله امناء واما من اهان صاحب بدعة امنه لله يوم القيامة ^{القيامة} من الاكابر
ومن لان له او الكرامة اولقيه يشبه فقد استخف بما انزل الله علي محمد ص
الله عليه وسلم كذا في كتاب احياء العلوم من جلد الثاني من تصنيف
امام محمد الغزالي رحمه الله عليه وعن ابراهيم بن ميسرة قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ومن قرص صاحب بدعة فقد اعان هدم الاسلام واواه
ليس بقي في شعب الايمان من سلا كذا في مشكوة المصابيح قوله تعالى ودون
كؤننهم فيد هئون تشريع ابن استكم بفجار واصحاب بدعت وضلال
جبري نومي نكند قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا القيت الفاجر يوحى به كفر
فاستقر بروي توش بين ودر حقايق التفسير لورده است قال سميل ابن عبد
الله من صحح ايمانه وخلص توحيد فانه لا ياشق الى مبتدع ولا يجالس
ولا يشارك ولا يواكله ويظهر له من لنفسه العداوة ومن دهن مبتدع عام
سلبه الله تعالى حلاوة السنن ومن تحبب الى مبتدع نزع نور الايمان من

نصيب مشرع

قلبه یعنی متوسل را باید که انش بیکر مبتدع و یا وی تشبیه و طعام و آب نخورد
 و هر کسی که دوست میکند یا وی نور ایمان و اسلام را بگیرد از وی کذا فی التفسیر مولانا
 یعقوب جرجی قوله تعالی و ذوالنورین قید هتوت چنانچه در حدیث
 شریف وارد است که اذا الفیت الفاجر فالقمر بوجه خشن و در حقیقت تنزیل
 مذکور است که سید بن عبد الله تستری میفرمودند که من صحیح ایمان و اخلاص
 قویده فانه لا یاتش الی مبتدع ولا یجالس ولا یواکلم ولا یشرب و یفعل
 من نفسه العداوة و من و هت مبتدع سلبه الله حلاوة ایمان و من تحب الی
 مبتدع نزع نور ایمان من قبله یعنی هر صحیح ایمان را باید که بابت عیان
 انش نگیرد و هم کاسه و هم مجلس و هم نوال نشوند و هر که بابت عیان دوستی
 پیدا کند نور ایمان و خلوت آن از وی برگیرند بالجمله از جمله مشکل کسی که فرید
 النفس و بد اخلاق باشد با او موقت ^{نقته} کردن کو مجب ظاهر بود و مرچ نقصا کمال
 حسن اخلاقیست پس کسی را که حق تعالی بر اخلاق نیک ثابت دارد و او را از موا ^{نقته}
 انما اختر از ضرورت تا بسبب کثرت فراوانی و مصایب آن و زیل النفس در اخلاقی
 این کس قصور نیفتد کذا فی تفسیر فتح العزیز من جلد الثانی گفته اند البتدع من
 یجعل غیر طریق الشرع شی عابا ایشان دشمنی داشتن یکی از اصول دین است

کما سنده که انشاء الله تعالی و با ایشاد و میت از ترس و زول ایمان است هر که ایشان
لا در مجلس بدست یابن زبان غیث کنند و با بر خجاند خداوند تبارک و تعالی
از خزع اکبر که در قیامت در پیش است او را امان بخشند قوله علیه السلام
من اهان اهل البدع اهان الله تعالی من فزع الاکبر و نیز کبیه بالیشان
دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و برادر شد با تعالی دهد و در تقسیم
میر سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره العزیز گفته است که نور ایمان و
حلاوت شریعت از بر گیرند هر که اند و هناك شوند بجای یار اهل بدعت
گویا که کوشش نجرالی عالم میکند لقوله علیه السلام من تد هن لاهل البدعة
سلب عنه نور الایمان و حلاوة الشریعت و لیطم من تبسم علی وجه البدعة
قد اعان علی هدم الاسلام چنانچه در خبر است که مهتر وارد علیه السلام زنده
پوشیده و در غاری رفت از خلق یکس شده بحق مشغول شد و حکم رب
الجلیل جبریل علیه السلام آمد و گفت یا دود علیه السلام چار در غایت رفیق گفت
از قهاری جاری تو می ترسم جبرائیل علیه السلام گفت خداوند تبارک و تعالی
یعز و جلال خود سوگند یاد کرده است اگر تمامی عل و اولاد آدم بجای آری زره
از پندیرم تا بد و ستان من دوستی و دشمنان من دشمنی نکنی چنانچه

اورند اند که مهتر علیه السلام نیز اینجا کرده و در غار رفته نشست بر وین
همین خطاب آمد بدو شان او دوستی کردن نیز یکی از وصولین استنقول
نعالی یوم لا یغنی مولا عن مولا نیشا و لا هم یتصرفون کذا فی ارشاد
الطالین اعلم ان المبتدع هو من خالف فی العقیدة طریق الستة و الحجة
وحکم المبتدع ینبغی ان یشک حکم الفاسق لان الاصل لا یعقاید
یس ما دون الاصل بالاعمال و اما فیما یتعلق بامر الدنیا حکم المبتدع
الیقض و العدوة و الاعراض عنه و الاهانت و الطعن و اللعن و لا يجوز
الصلوة خلفه کذا فی شرح المقاصد فالواجب علی کل من سمع هذه الاقا
وید الباطلة الانکار علی قایله و الجزم بجلال مقالہ بلا شک و لا
تردد و لا توقف و لا تلبث و لا فهو من جملة هم و زمرتهم فی حکم
بالزندقة علیهم کذا فی الطريقة المحمدية فالواجب ان یحکم
بشرع المحدث بالزندقة علیهم کلام جملة القائلین بذلك الواقفین
لم فیہ ولو بالشک و التردد و التوقف و التلبث فی امرهم بعد
حقق قوطم ذلك و معانیتة الا اذا لم یحققه و لم یعاینه بان اضر
بذلك عنهم فخرج من الناس و لم یثبت الثبوت الشرعی و بعد الثبوت

الشرعي ايضا يحتمل كون الشهود زورا فان حكم الحاكم مستندا الى
 الشهادة ان صدقت وان كذبت فلا قطع في ذلك باطنا كما اشار
 اليه الشيخ عبد الوهاب الشعراني في حاشية كتابه ميزان الزبير في
 عقايد الطائفة العلية وفي شرح الشريعة المسمى بجامع الشروح قال
 ابوليث الزنديق معروف زنديقناه لا يؤمن بالآخرة ووجدنا
 الخالق وان تغلب ليس الزنديق من كلام العرب ومعناه علم ما يقول
 العامة ملحد ودهري وعن ابن دريد انه فارسي معرب واصله زنده
 اي من يقول بد وام الدهر وفي القاموس الزنديق بالكسر انما الثناء
 او لقائل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية او من
 يظن الكفر ويظهر الايمان او هو معرب زندين اي دين المرأة وجمعها
 زنادقة او زناديقي وقد تزندق والاسم الزندقة كذا في الحديث
 الزندية شرح الطريقة المحمدية وعن ابن مسعود رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من بني بعث الله في
 امته قبلي نبيت هيج يغيريكم برانيخه است او لا خدائي فقال درامت و
 ييش از من ودر بعض روايات في امته نسبون الا كان له من امته

حواریون مگر انکہ بودند مر آن پیغمبر را امت او حواریان و اصحاب یاخذون
بسنتمه و یقتدون با هر و بودند او را یاران کاخذ میکردند و عملی نمودند
بسنتمه و طریقہ وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری مر محب و مخلص و
ناصر و معین را کہ خالص پاک باشد از کذب و خلاف و نقاق مشتق است از ^{حور}
یعنی بیاخذ خالص و یاران مخلصان عیسی علیہ السلام را کہ حواری کہوید نیز بہ
ہمین معنی است و اکثر بر آنند کہ اصل در تسمیہ ناصر و مخلص بحواری اصحاب
عیسی علیہ السلام اند کہ حرقت ایشان کاذری بود و کاذرا حواری کہویند زیرا کہ
وہی سفید و پاک میکند جامہ را و چون ایشان از میان سایر بناس بصدق و خلاص
و نصرت و اعانت عیسی علیہ السلام ممتاز بودند و مشتمل بحواریین کشند ہر محب مخلص
با این علاقہ حواری کہفتند و بعضی کہتہ اند کہ تسمیہ اصحاب عیسی علیہ السلام بحواری
بجہت اوست کہ ایشان میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از ہر کہ جہل و معصیت
نام و طاعت پس از ان غیر ایشان نیز حواری کہتہ کوغاند برین تقدیر در تسمیہ قال
اللہ تبارک و تعالی یا ایہا النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیہم
یا ایہا النبی جاهد الکفار و المنافقین بالحق و اغلظ علیہم فی الجہادین
سعی و لا تحاہم و کل من وقف منہ علی فساد فی العقید لا یخذ

الحكم ثابت فيه يجاهد بالحق ويستعمل معه العظمة ما امكن منها
كذا في تفسير المذرك وهو قوله عليه السلام من راي منك
منكرا قليلا غيره ببد فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع
فبقلبه وذلك اضعف الايمان كذا في تفسير احمد بن حنبل ولا تتبع
الناس في خطاياهم بل اتبع في صوابهم واذا عرفت انسا قبال الشر
فلا تذكر به بل طلب منه خيرا فاذا ذكر به الا في باب الدين فانك
متى عرفت في دينه ذلك فاذا ذكره كذا يستبعضه ويحذره وقال عليه
السلام اذكر والفاجر بما فيه حتى يحذر الناس وان كان ذاجا
ومنزلة والذي تروى منه الخلل في الدين فاذا ذكر ذلك ولا تقال منه
جاهه فان الله تعالى معينك وناصرك وناصر الدين فاذا فاض
ذلك هرة يابوك ولو پنجاس احد على ظهار البدع في الدين واذا
رايت من سلطانك ملا يوافق العلم فاذا ذكر ذلك مع طاعتك ايا
فان يد اقوي من يدك تقول له انا مطيع لك في الذي انت فيه
سلطان ومسلط علي غير ان اذكر من سيرتك ملا يوافق العلم فاذا
فعلت مع السلطان هرة كفاك لانك اذا طابت عليه ودامت لعلهم
رقم

يقتصر عليك فيكون في ذلك آية الدين فإذا فعل ذلك مرة أو
 مرتين لم يعرف منك الجهد في الدين والحرص في الأمر بالمعروف
 وإذا فعل ذلك مرة أخرى فادخل عليه وحدك في دارك والفحة
 في الدين وناظر ان كان مبتدعاً وان كان سلطاناً فاذا ذكر له ما يحضرك
 من كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان قبل منك
 والا فاسأل الله تعالى ان يحفظك منه كذا في الاشياء النظائر في
 آخره قال الشيخ علاء الدين السمناني فعلى المرء المسلم اذا وجد يتعاطى
 ليساً من الاهواء والبدع يتهاون بشئ من السنن ان يلجأ به ويتبرأ
 منه ويترك حياء وميتاً ولا يسلم عليه اذا القيده ولا يجيبه اذا
 يتدلى بالسلام عليه الى ان يترك يد عنه ويرجع الى الحق وان مات
 لا يتبع جنازته والنهي عن الحج ان فوق ذلك لئلا انها هو فيها يقع
 بين الرجلين من جهة التقصير في حقوق الصلته والعشرة دون
 ما كان في حق الدين فان هجر ان اهل الاهواء والبدع دائماً
 ان ان يتوب فقد مضت الصحابة والتابعون واتباعهم وعلماء له
 السنة على هذه مجتمعين متفقين على معادات اهل البدعة

وهجرانهم وعن سبيل في تفسير قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
الآخر يوادون من عاد الله ورسوله انه قال من صح إيماناً و
اخلاص توجيده فانه لا يجالس مع مبتدع ولا يواكله بل يظهر له من نفسه
العداوة والبغضاء ومن داهن مبتدعاً سلب الله تعالى عنه حلاوة إيمانه
وامن اجاب الى مبتدع لطيف الغر والغني في الدنيا اذا التزم الله تعالى
بدلك الغر وافقره بدلك الغني ومن ضحك في وجه مبتدع ينزع
تعالى نور الايمان من قلبه وعن الثوري من سمع من مبتدع لم
ينفعه الله تعالى بما سمع ومن صافحه فقد نقص عروة الاسلام
عن فضيل من احب صاحب بدعته فاحذر به وعن ابن ابي عمير
في طريقا فخذ طريقاً اخر وقال الفضيل من زار صاحب بدعته
نور الايمان من قلبه كذا في خزائنة الاسرار ترجمه بحال
الابرار من نفسه در كافي اورده است كه اليد عته هم الامر المحدث
لم يكن من فعل النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه ولا من التابعين
ولا من اقتضاي الدليل الشرعي يعني بدعت انت كه من سبيل باشد و
از كذا روي صلى الله عليه وسلم واصحابه انما من تابعين ونباشد وشرع

بروی دلیل و نیز آورده اند که ابد عتده هی زیاده فی الدین^{بین} و نقصان
 مدیعی بدعت آنست که زیاد کردن است درین چیزیکه در روی نباشد
 یا کم کردن است از اینجیزی که درین باشد پس افراط و تفریط هیچ نمونه در
 دین اسلام روانیت و اگر بکفی بمقصودا صیغی نرسی این چا بود که مردی کنجی
 طلب کند و نشان آن کنج را داند که فلا جالیست پس اگر آن پیشتر از آن
 کنج زود بدست نیاید و اگر پس تر از آن میماند باز بدست نمی آید همچنین
 نشان کنج رضائی حق تعالی است و لقای خدا و رسواست و هیچ ظاهر
 باطن نماند که ایشان نگفته اند و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
 من کل مثل انذار بر آن آست که از گفته خدا و متابعت پیغمبر او که در دنیا
 سرده او را کنج و لقای حق تعالی بدست نمی آید کذا فی هدایة الاعمال
 و لا يجوز الصلوة خلف من ينكر الشفاعة النبي صلى الله عليه وسلم
 وينكره كراما كاتبتين وعذاب القبر وكل من ينكر الروية لانه
 كافر وان قال لا يؤى بجلاله وعظمته فهو مبتدع ولا يصلى
 خلف من ينكر المسح على الخفين وفي المشيئة هكذا اذا قال
 ان الله تعالى يد اورجلا كما لاحادنا فهو كافر وان قال جسم

كالاجسام فهو مبتدع وفي الروايات ان فضل عليا على غيره فهو
مبتدع ولو انكر خلافة الصدقة الصديق فهو كافر كذا في خلاصة
الكبرى قال عليه الصلوة والسلام من صلا خلف مبتدع فقد
هدم الاسلام يعني هر که در پس متبوع نماز گذارد پس تحقیق ویرانگر
باشد مسلمانی را و نیز حدیث نبوی است اذ کوالفاجر بما فیہ یجذره
الناس یعنی یاد کنید مرد بد را به بدی که در وی است تا مردمان از وی
و خدش کنند کذا فی الحقائق من نفسه قال علیه السلام غیبت للثلاث الف
والامیر المجاهد والمبتدع یعنی غیبت هر سه کس روا باشد فاستقر
ظالم را و بدعتی را و بر مذمت که در شان ایشان میکنند رواست و
مذمت اعتقاد و بدیشان و فعل ایشان عین ثواب است و از بغض
دینی است کما قال البی صلی الله علیه وسلم من اهان صاحب بدعت
امنه الله تعالی يوم القيمة من خرج الاکبر یعنی هر که اهانت میکند
بدعت را این کردند حق تعالی گداز روز قیامت از رنج و رحمت بزرگ که
فی انفسنا و اعطین قوله علیه السلام فان لم یسطع فی الحدیث السامع
و لعلم هذا قالوا ان الامر بالبدع بالامرء وباللسان للعلماء
یا لقب




١١١
وبالقلب للعوام كذا في المواقف فالواجب على كل من سمع أمثال
ملك الأقاويل الباطلة أنكاره على قائله والجزم ببطلان كلامه بلا
شك ولا تردد ولا توقف ولا تلبس ولا فهو يكون من جملتهم ويحكم عليه
بالزندقة فانهم لما كانوا في الاعتقاد ولهذا المرتبة كان بينهم وبين
الشیطان مناسبة فيربهم في بعض الأزمان أشياء من الأقوال و
غيرها فيفترون بها وينظنون أنهم محسنون وعند الله مكرمون
ولا يعلمون أن الشيطان لا يزال يحسن لأهل الخيوة وأرباب الرياضة
أن يعملوا أجسادهم وروايتهم من غير حكم الشرع فيها فيقولون
لقلب أن كان محفوظا مع الله يكون خواطره معصومة عن الخطأ
وهذا من أعظم كيدها وعدوهم كذا في خزينة الأسرار ترجمه عجا
س الأبرار في المجلس الأول منه قوله تعالى أربابا من دون الله فان
هل السنة والجماعة قد اختلفت بعد القرون الثلاثة والأربعة
على أربعة مذاهب ولم يبق في الفروع سوى هذه المذاهب الأربعة
فقد انعقد إجماع المرب على بطلان قول من يخالف
كأهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجتمع امتي

على الصلاة وقال الله تعالى ويشبع غير سبيل المؤمنين قوله ما
ما قول وفصله جهنم وساءت مصيرا كما في تفسير المظهر

خاتمة

الحمد لله والمنزلة اين نسخ شريفه صحيح موسوم برهان المؤمنين على
عقايده المضلين از تاليف شيف محرم راز خفي وجي مولوي احمد علي
قدس سره قوم يوسفري ساكن المكة العظيمة تصحيح تام جناب مولانا
مولوي عبدالعزيز صاحب نعمان ومولوي باز محمد صاحب وقاضي
سمع الله صاحب ساكنان كهن در بندر بنجي في المطبع حيدرري طبع
شد المرقوم دوازدهم شهر صفر المظفر ٩١٢ اله

قولكم دام فضلكم قال هذا لا قول الشريعة
بل لله من حمل يكون اسما للترقيق والعون اذا ثبت صلوه
في هذه الكلمات حالة الصلوة فلا يهتد في كفره وزندقته والحال ما
هو والله سبحانه اعلم واكتبه خادم الشريعة والمنهاج عبد
رحمن بن عبد الله سراج الحنفى القاتى بركة المكرمة كان الله

ما حاميا مسلما    لشكر

الحمد لله وحده وصلى الله عليه وسلم على سيدنا وعلى اله و
آله وصحبه وسلم والساكنين بنهجهم بعد اللهم اسلك الهدية و
صواب قال العلامة الشيخ احمد بن محمد بن يحيى رحمه الله في
خفة المنهاج فيشرط في الاقوال المكفرة صدورها على وجه
لا يستهزاء والمعاندة بان عرف والى ان يقربه ولا اعتقاد لما
دلت عليه وان ممن ان يكفر بالقول من اختار الرسل ورسولا
وجوانا نبوة احد بعد وجود نبينا عليه الصلوة والسلام
بمن يكفر ايضا من حلف محرما بالاجماع وعلم تحريمه من الدين
بالضرورة ولم يكن ممن يخفي عليه ذلك كالزنا واللواط

وشرب الخمر وسبب تكفيرات النكاح ما ثبت ضرورة انه
من دين سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم فيه تكذيب له صلى الله
عليه وسلم انتهى ملخصا فعلم من هذا ان صاحب هذه المقالات
التي كان يقول بكل اللواطة وإباحته ستمرا ومعاذ ومعتقد
وصدر ذلك منه في حالة الصحو ولم يكن ممن ينحفي عليه
ذلك الحكم فهو كافر والعياذ بالله تعالى تجري عليه احكام الز
ديق وكذلك ان صدر منه دعوى الرسالة على الوجه المذكور
والله سبحانه وتعالى اعلم قاله بضمه ورقمه
بقلمه خادم طلبة العلم بالمسجد الحرام كثيرا
الذنب والاثام المرجو من رب الغفران احمد
بن شيخ الدحلان مفتي الشافعية بمكة المحية
غفر الله له ولوالديه ومشايخه واحبابه
والمسلمين اجمعين شيخ احمد الدحلان
الحمد لله وحده رب زدني علما هذا لقا كل
خارج اقواله عن طريق المسلمين وسبيل الموحدين وقد
ظهر

ظهره كفره بنحو يزوق النبوته بعد نبينا صا الله عليه وسلم
 واثبات الرسائل لنفسه وتحليل ما علم تحريمه من الدين بالفروق
 وحيث صدرت منه هذا القول بحضرة الشهود العدول وهو
 عاقل الله يستتاب ثلاثة ايام من يوم الحكم فان قاب فيها و
 الاقتل كما في اقرب المسالك والله اعلم كتبه حسين بن ابراهيم
 لمفتي المالكية بمكة المحمية حامدا مصليا مسلما **حسين بن عبد الله**
 حمد لله رب العالمين ربنا لا ترشح قلوبنا بعد ازهد يتناوب
 لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب له شكران كثير لا منه
 الفاظ الشيعة يحكم بكفر فائدة معتدلة ثابت العقل ومثله لا يجمله
 خمس ثلاثة ايام يدعي فيها الى الرجوع عن قوله فان فعل رجع
 الى الاسلام والا ضربت عنقه كافرا وماله في كاهه متصوص و
 لقد جاء شيئا اذا تكاد السموات يتفطرن منه قد تشق الارض
 وتخر الجبال هلاكا ولكن من يغاز الله يجري حدوده على من
 اقربه وعصاه فبحان الحليم الذي لا يعاجل العقوبة والله سبحانه
 وتعالى اعلم وكتبه الفقير الى ربه سبحانه عبده محمد بن عبد الله

ابن حميد مفتي الحنابلة بمكة المشرفة وطهر الله به حامدا

مصليا مسلما محبدا محوقلا



سيد احمد	فضل جان	شاهي خان	قاضي	احمد جي خوند
خونداره	خونداره	اخونداره	بادشاه	ساكن فتوح
عنان خان	عنان خان	نور الدين اخوند	عبد البصير	حاجي محمد
خونداره	خونداره	زاده ساكن مغل	اخونداره	اخونداره
مير اخوند	مير اخوند	بدر الدين	محمد قاسم	سيد احمد
زاده	زاده	اخونداره	اخونداره	اخونداره
علي احمد اخونداره	علي احمد اخونداره	محمد	ساكن حلاليه	معظم الدين
ساكن انما نوري	ساكن انما نوري	مولوي نور	مرايشاه ميا	اخونداره
			ساكن زيارت	
خداوند آست	خداوند آست	نعم المولي	شدر لطف رحمة للعالمين	
بامر رضاك لطف آمد	بامر رضاك لطف آمد	ونعم البصير	وافوض امري الى الله	
وافوض امري الى الله	وافوض امري الى الله	اخوند	مفتي شرح بني برهان الدين	
شدر حكيم قاضي شرح محمد	شدر حكيم قاضي شرح محمد	محمد	احمد جي قرشي ناروقي اخونداره	
		قاسم		



نظام

المستوكل على الله
وافوض امرى الى الله
واسلم نور محمد مفتي

شد
فرضا خاصه اهل قبول
كم جوت
افوض امرى الى الله
شد
الحكيم قاضي شرع رسول

شد زلف رحمة
للعالمين وافوض امرى الى الله
افاض شرع بني برهان الدين

رحمة الله

لام جيلاني

سيد احمد

محمد الدين

محمد

غلام جيلاني
فقيه

محمد ديدار

شاه مرات
زمان ارجان غلام
زنده برون

ولوي
اب

غلام محمد
فقيه

ملا عبد
الرحمن

عبد امير
محمد

غفران اخوند ده	محمد سعيد	فقير شاه اخر	صاحبزا
ساكن خوشي	اخوندا ده ساكن	نذاره ساكن ميا	صاحب سا
	محمد علي		تور و

اخوندا ده ساكن	حضرت شاه ساكن	فضل اخوندا ده	شاه شرف
موشه	كالو خات	ساكن زيبك	اخوندا ده سا
			شاه منصور

محمد علي اخوندا ده	قاضي	قطيف اخوندا	صاحبزا
ساكن تور پيري	جهاگيري	ده را ده	صاحب اتم
			زيه

عظيم الله اخو	حميد الله	فضل احمد	محمد سعيد
نذاره ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده

محمد يوسف	محمد طيب	قاضي عبدالرحمن	محمد حسين
اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده

محمد اخوندا	قاضي اسمعيل	محمد امين	قاضي عبد الله
ده	اخوندا ده	واعظ ساكن	ساكن كالو خات
		پشاور	

قاضي احمد	نسيم كل اخوندا	ولي محمد اخو	قاضي عبد الوهاب
اخوندا ده	ده ساكن جلي	نذاره ساكن	ساكن پير ساكن
		حلي	

عبدہ احمد اخوندا دہ	موراخوندا تیرا ہی	محمد نور سکنہ تیرا ہی	فضی اللہ ساکن پشاور
محمد اخوندا ساکن کنہ	جلال الدین اخوندا دہ	غلام شاہ اخوندا دہ	حافظ اللہ ساکن تور
حبیب شاہ اخوندا دہ ساکن تور	ناصر احمد اخوندا دہ ساکن سندھ	برہان الدین اخوندا دہ	حافظ امانت اللہ ساکن سریسند
عبد اللہ اخوندا انلا جرون	عطا محمد اخوندا دہ	محمد اخوندا دہ ساکن ہوئی	محسن اخوندا تدرون انلا
محمد قاسم ساکن یاجین	بادشاہ اخوندا ساکن ہوئی	محمد قاسم ساکن نوشہرہ	حیات میر اخوندا دہ
عبد العزیز اخوندا دہ	عبد الاحد ساکن شہوزی	حسن اخوندا ساکن مرغوز	حسین اخوندا ساکن مرغوز
فضل احمد خوندا دہ	حسن اخوندا ساکن بام خیل	فقیر شاہ اخون زادہ ساکن مرغوز	صاحب جی صاحب ساکن توقالی
اول میر اخوندا دہ	مقندر اخوندا دہ	نظیف اخون زادہ	حباب خوندا دہ

احمد دين	سيد لطيف	قاسم ده	حسن دين
اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده

جلال الدين	بادشاه كل	مولوي صاحب	ميان احمد
اخوندا ده	مولوي	شموزي	صاحب

ابوالفضل	قاضي غلام	سيد احمد	عين الله
محي الدين	ساكن اتماري	اخوندا ده	اخوندا ده

عبدالعزيز	صاحب زاده	سيد احمد	البر نور احمد
لغمان	صاحب عمري	ساكن اتماري مشهور بلام صاحب كافور نه پيرجي	ندا ده

فخر امير	غلام جيلاني	نسيم كل	عبد المجيد
اخوندا ده	خلیفه حافظ جي صاحب	اخوندا ده	اخوندا ده

سيد محمد	احمد جي	بشير اخوندا ده	ابوالفضل اخوندا ده
اخوندا ده	اخوندا ده	ايشان قندري	ايشان قندري